

مرزهای ناپیدای هویت و تمامیت ارضی کشورها

دکتر اصغر جعفری ولدانی rjvemail@yahoo.com

دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

احد بیداقی

کارشناس ارشد روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده

گرچه مرزهای سیاسی و بین المللی به رسمیت شناخته شده هویت سیاسی ملت ها را از هم جدا می کنند؛ اما مرزهایی که بر اساس متغیر های کلاسیک هویت یعنی زبان، فرهنگ، قومیت و نژاد، تاریخ، دین و مذهب و جغرافیای سرزمینی شکل گرفته اند و در این مقاله مرزهای هویت کلاسیک نام گرفته اند، روز به روز نقش مهمتری در جدایی ملتها ایفا خواهند نمود. این مرزهای هویت کلاسیک همه جا با مرزهای سیاسی و بین المللی منطبق نیستند. ناهمپوشانی میان این دودسته از مرزها پدیده ای را بوجود آورده که در این مقاله مرزهای ناپیدای هویت نامیده شده است. هرچاکه در دوسوی مرزهای سیاسی و بین المللی مردمانی با زبان، فرهنگ، قومیت و نژاد، تاریخ و دین و مذهب مشترک و یا به عبارت دقیق تر هویت کلاسیک همگن زندگی کنند و خود را فارغ از مرزهای سیاسی و بین المللی شناخته شده دارای سرزمینی مشترک بدانند، مرزهای ناپیدای هویت که زاینده دوگانگی در هویت سیاسی و هویت کلاسیک است، پدیدار می شوند. چنین مرزهایی تمامیت ارضی بسیاری از کشورها را در معرض تهدید بسیار جدی قرار می دهند که جدایی کوزوو از یوگسلاوی و اوستیای جنوبی از گرجستان دو نمونه بارز آن است.

واژه های کلیدی: هویت، مرزهای سیاسی، عناصر هویت ساز، مرزهای ناپیدای هویت.

مقدمه

در پاییز سال ۱۳۸۰ در فاز دوم و سوم پالایشگاه پارس جنوبی مشغول به کار بودم.^۱ در آن نزدیکی یک بندر کوچک عرب نشین وجود داشت. شبانگاهان به همراه چند تن از دوستان به آن دهکده بندری رفتیم و آنجا را غرق شور و شادمانی دیدیم. در حالیکه تیم ملی فوتبال ایران از تیم ملی فوتبال بحرین شکست خورده بود و پیامد این شکست ناکامی ایران در راهیابی به جام جهانی و راهیابی عربستان به آن جام بود. بر کمپ‌های کارگری و کارمندی کارکنان پارس جنوبی اندوهی سنگین سایه افکن بود. دو گام آن سوتر، عرب‌ها سر از پا نمی‌شناختند. چرا؟ آیا عسلویه بخشی از سرزمین ایران نبود؟ یا اینکه مردمان آنجا میهن فروش و فرومایه بودند؟ پاسخی که من به این پرسش دادم هیچ یک از اینها نمی‌توانست باشد. به طور حتم عسلویه بخشی از خاک ایران بود و هیچ کس حتی آن مردمان عرب تبار در آن تردید نداشتند. برچسب میهن فروش و فرومایه هم پاسخی ساده انگارانه بود. پس چرا آنان از شکست تیم ملی ایران خشنود بودند؟ گرچه بنا بر عرف و قوانین بین‌الملل این مردمان در تحت حاکمیت سیاسی دولت ایران به سر می‌برند و تابعیت این کشور را دارند؛ اما هویت آن‌ها تنها طبق معیارهای سیاسی ایرانی است. معیارهای غیر سیاسی چون زبان، نژاد، مذهب، فرهنگ و حتی تاریخ برای آن‌ها هویتی ساخته که بیشتر عربی است تا ایرانی. روشن است که هرگاه فردی خود را نه یک ایرانی که یک عرب بداند از پیروزی یک تیم عربی در برابر یک تیم غیر عربی شادمان خواهد شد. به ویژه اگر تاریخ تعامل میان دو هویت ایرانی و عربی، تعاملی همراه با تنش و ستیزه باشد.

سال‌های پیش از آن رویداد، نویسنده‌ای در مجله کتیبه گله کرده بود که گروهی از ترک زبانان کشورمان در یکی از مسابقات ورزشی به جای آنکه تیم ایرانی را تشویق کنند، برای تیم ملی جمهوری آذربایجان هورا کشیده‌اند. به اصطلاح نان ایران خورده و در پای علم ترک‌ها سینه زده‌اند. قرن‌ها پیش نیز شاهپور دوم ساسانی خشمگینانه پرسیده بود چرا آسوریان تابع دولت ایران با دشمنان ایران یعنی رومیان سر و سری دارند؟ پاسخ روشن بود. آسوریان مسیحی خود را به روم مسیحی نزدیک تر می‌دیدند تا به ایران زرتشتی.

مقاله حاضر از این پرسش‌های مقدماتی آغاز می‌کند که هویت چیست؟ و عناصر تشکیل دهنده آن کدامند؟ و سپس پرسش‌های نوین تری مطرح می‌نماید. هویت کلاسیک چیست؟ و مرزهای

هویت کلاسیک چه هستند؟ منظور از هویت کلان چیست؟ اما اساسی ترین پرسش این است که مرزهای ناپیدای هویت دربردارنده چه مفهومی است و این مرزها چه تاثیری بر کشورها دارند؟ این فرضیه مطرح می شود که در دوسوی مرزهای ناپیدای هویت یک کشور تهدید کننده و یک کشور تهدید شونده وجود خواهد داشت که تمامیت ارضی این دومی از سوی اولی تهدید خواهد شد.

در باره هویت به ویژه تعارض های برآمده از آن، تاکنون آثار متعددی منتشر شده است که در این خصوص آثار هانتینگتون از جمله برخورد تمدن ها و ماکیستیم؟ شناخته شده است. علاوه بر آن، قدیر نصری در "مبانی هویت ایرانی" و داوود میر محمدی در کتاب "هویت ملی در ایران" نیز هریک به موضوع هویت پرداخته اند. بحث درباره هویت و هویت ایرانی را می توان در آثار داوود هرمداس باوند، ذبیح الله صفا، مسکوب، مطهری و حتی قوم گرایانی چون علی الطایبی نیز یافت. اما اصطلاح "مرزهای ناپیدای هویت" دربردارنده مفهومی نوین است که برای نخستین بار با به عرصه اندیشه سیاسی می گذارد و طبیعی است که نوشته ای درباره آن وجود نداشته باشد.

نظریه ای نوین

نظریه مرزهای ناپیدای هویت، نظریه ای الهام گرفته از تاریخ است. هر نظریه اصلی می بایست پایی در تاریخ داشته باشد. همانگونه که ای. اچ. کار به درستی گفته است تاریخ عبارت است از یک سلسله از علت ها و معلول ها که با تلاش فکری می توان جریان آن را تحلیل کرد و به درک آن نائل شد؛ اما نمی توان آن را هدایت کرد. همچنین با این گفته کار نیز می توان همراه بود که می گوید: نظریه عمل را به وجود نمی آورد بلکه عمل، نظریه را می سازد. (carr, 1964:63-4)

بنابراین نظریه مرزهای ناپیدای هویت نه بر گرفته از تخیلات، آرمان ها و باید ها و نبایدهای ایده آلیستی که بر گرفته از پژوهش های تاریخی است که صد البته فهم پژوهشگر از تاریخ در تدوین آن تعیین کننده بوده است.

در تدوین نظریه مرزهای ناپیدای هویت بیش از هر چیز فهم ناظر از رویدادهای تاریخی مؤثر بوده است. ممکن است دیگران با پژوهش در همان رویدادها به چنین برداشتی از تاریخ نرسند. اما مسلم است که پرتویی نوین بر این پیکره تاییده است و زاویه دید نوینی را فراروی پژوهشگر می نهد.

مفهوم «مرزهای ناپیدای هویت» در آغاز می‌کوشد تا به توصیف یک وضعیت در دو سوی مرزهای سیاسی و بین‌المللی دو کشور پردازد. این وضعیت نه پدیده‌ای نوین است و نه پدیده‌ای دور از ذهن. بسیاری از تحلیل‌گران امور سیاسی به پدیده‌ای به نام مرزهای مصنوعی اشاره کرده‌اند که به گسیختگی هویت‌های قومی در دوسوی مرزهای سیاسی انجامیده است. دیرینگی این پدیده به روزگار باستان می‌رسد که ایران و روم ارمنستان را دو پاره کردند. $\frac{۲}{۳}$ آن تحت فرمان ایران و $\frac{۱}{۳}$ آن در قلمرو روم بود.

چنین وضعیتی در جهان امروز بسیار فراگیر شده است و دلیل عمده آن این است که مرز میان کشورها بر اساس ملاحظات سیاسی که عمدتاً تابع مناسبات قدرت بوده تعیین شده است و نه بر اساس معیارهای قومی و نژادی، مذهب، فرهنگ، تاریخ و دیگر متغیرهای هویت اجتماعی. نظریه می‌کوشد تا نخست توصیفی تا حد امکان جامع و دقیق از این وضعیت ارائه دهد، پدیده و وضعیتی که بیش از هر چیز با بحث هویت مرتبط است.

از این منظر بحث‌های هانتینگتون و اهمیتی که او به موضوع هویت می‌دهد راهگشا بوده است. ساموئل هانتینگتون در مقاله‌ای با عنوان «کانون سیاست جهانی در دهه‌های آینده» بر این باور خود پافشاری می‌کند که هویت‌های فرهنگی و تضاد و تعارضات مرتبط با آن، نقش حیاتی در روابط میان کشورها ایفا می‌کنند. اما منظور او از هویت‌های فرهنگی چیست؟ هانتینگتون منظور خود را از هویت‌های فرهنگی بیشتر به معنای میراث فرهنگی، زبان و مذهب دانسته و برای این هویت‌ها نقش محوری در عرصه سیاست جهانی در آینده قائل است. در جهان پس از جنگ سرد هویت فرهنگی برای بیشتر ملت‌ها از هر چیز دیگری معنی‌دارتر شده است. (هانتینگتون، ۱۳۷۸: ۳۸) افراد و ملت‌ها تلاش می‌کنند تا به بنیادی‌ترین پرسشی که انسان با آن روبه‌رو است پاسخ دهند: ما کیستیم؟ به نظر هانتینگتون پاسخ به این پرسش بر اساس تفاوت‌های ایدئولوژیک، سیاسی و یا اقتصادی نخواهد بود بلکه به شیوه‌ای کاملاً سنتی و همیشگی خواهد بود. انسان خودش را بر پایه نیاکان، دین، زبان، تاریخ، ارزش‌ها، عادات و نهادهای خود تعریف می‌کند. در دوران جنگ سرد رویارویی ایدئولوژیک به دوستی‌ها و دشمنی‌ها میان دولت-ملت‌ها شکل می‌داد اما با پایان جنگ سرد الگوی دوستی‌ها و دشمنی‌ها تغییر کرده است. ملت‌هایی که ایدئولوژی میان آن‌ها جدایی انداخته است؛ اما هویت فرهنگی یکسانی دارند به یکدیگر نزدیک می‌شوند و این همان کاری است که دو آلمان کردند و در مورد دو کره و چند چین موجود هم آغاز شده است. جوامعی که

به لحاظ ایدئولوژی یا شرایط تاریخی وحدت دارند؛ اما دارای تفاوت در هویت فرهنگی هستند، یا مانند اتحاد جماهیر شوروی و یوگسلاوی از هم پاشیده‌اند یا مانند اکراین، نیجریه، سودان، هند و یا سریلانکا در معرض چالش‌های دشوار قرار می‌گیرند (همان: ۳۸).

هر چند بحث هانتینگتون به صورت عمده به برخورد تمدن‌ها در مقیاس جهانی مربوط می‌شود؛ اما او هیچ شکی باقی نمی‌گذارد که شاخصه تمدن‌ها، هویت‌های فرهنگی گوناگون هستند. بحث او از چند جهت هم راهگشا و هم الهام بخش بوده است.

نخست به این دلیل که او بر این باور است که از این پس مهمترین، خطرناک‌ترین و فراگیرترین برخوردها میان گروه‌هایی پدیدار خواهد شد که به هویت‌های فرهنگی متفاوتی تعلق دارند. دوم به این دلیل که او نیز هر چند به گونه‌ای مبهم بر دوگانگی هویت سیاسی و هویت فرهنگی اذعان دارد. و سوم به این دلیل که او به نوعی بر برتری و نقش تعیین کننده تر هویت فرهنگی در قیاس با هویتی که پارامترهای سیاسی فراروی افراد می‌نهد، تأکید دارد. هانتینگتون نه تنها به وجود دو نوع منبع هویت، که خود آن دو منبع را فرهنگی و سیاسی می‌نامد، باور دارد (هانتینگتون، ۱۳۸۴: ۴۸) بلکه می‌گوید افراد ممکن است ادعا و حتی تأکید کنند که هم آمریکایی و هم ایتالیایی هستند (دو هویت سیاسی) اما دشوار است که ادعا کنند هم کاتولیک و هم مسلمان هستند. و این یعنی برتری بخش غیر سیاسی هویت بر بخش سیاسی آن. در مفهوم مرزهای ناپیدای هویت منابع هویت به دو منبع سیاسی و غیر سیاسی یا کلاسیک تقسیم می‌شوند. اصطلاح هویت غیر سیاسی و یا هویت اجتماعی نسبت به اصطلاح هویت فرهنگی فراگیرتر است. هویت فرهنگی هانتینگتون به طور عمده سه پارامتر دین، زبان و فرهنگ را در بر می‌گیرد اما در این نظریه شش پارامتر دین، زبان، فرهنگ، تاریخ، نژاد و قومیت و سرزمین، منابع هویت غیر سیاسی یا هویت اجتماعی را تشکیل می‌دهند. مفهوم مرزهای ناپیدای هویت بخشی از بالندگی خود را مدیون هانتینگتون است؛ اما به هیچ وجه یک نظریه تقلیدی نیست و بن مایه‌های آن بگونه‌ای مستقل شکل گرفته است. از آن گذشته هانتینگتون جهان را به هشت تمدن غرب، لاتین، ارتدکس - اسلاو، اسلامی، هندو، چینی، ژاپنی و آفریقایی تقسیم کرده و گسل‌های میان آن‌ها را کانون‌های تنش می‌داند. او سیاست جهانی در سطح کلان را با منطقی به نام برخورد تمدن‌ها تحلیل می‌کند؛ اما در درون هر یک از این تمدن‌های هشتگانه برخوردهایی میان دو هویت رخ داده که هر دو زیر مجموعه یک تمدن هستند و این برخوردها گاه بسیار خونبار بوده است. برای نمونه در درون تمدن اسلامی درگیری‌های دارفور سودان و یا آنچه اندونزی برخورد دو هویت زیر مجموعه تمدن اسلامی است نه برخورد

تمدن اسلامی با تمدن غربی یا آفریقایی آنچنان که در تیمور شرقی و جنوب سودان رخ داده است.

کردها در درون تمدن اسلامی با عرب‌ها، ترک‌ها و ایرانی‌ها مشکلات اساسی دارند. بسترهای بالقوه‌ای برای تنش میان تاجیک‌ها و ازبک‌ها، بلوچ‌ها با ایرانی‌ها و پاکستانی‌ها، بربرها و عرب‌ها در شمال آفریقا و ... وجود دارد. در درون تمدن آفریقایی درگیری دو هویت هوتو و توتسی در رواندا هشت صد هزار کشته بر جای گذاشته است. در درون تمدن غربی کانون‌های تنش در ایرلند شمالی، در باسک، در کرس وجود دارد. فلاندرها و فرانسوی زبانان بلژیک، فرانسوی زبانان کبک و دولت مرکزی کانادا سال‌هاست که در کشمکش با یکدیگرند. آلزاس و لورن موضوع جنگ‌های خونین میان فرانسه و آلمان بوده است هر چند در علوم انسانی مثال نقض هم‌چنانکه در ریاضی مطرح است نمی‌تواند ملاک باشد و این حکم معقول‌تر است که استثناء قانون کلی را از میان نمی‌برد؛ اما برای توضیح بسیاری از رویدادها نظریه هانتینگتون راهگشا نیست.

این نظریه به بررسی تأثیر پدیده مرزهای ناپیدای هویت بر تمامیت ارضی کشورها می‌پردازد. این تأثیر چیست؟ تهدید تمامیت ارضی کشورهایی که درگیر این وضعیت هستند. تهدید چیست؟ تهدید در معرض چالش و در معرض خطر قرار دادن است. تهدید در بدترین حالت به نقض تمامیت ارضی می‌انجامد؛ ولی لزوماً چنین نیست و دو پارامتر آن را تعدیل می‌کنند: نخست میزان قدرت دولتی که در معرض این تهدید است. دوم شرایط بین‌المللی و اینکه اقتضای سیاست بین‌الملل موافق با نقض این تمامیت ارضی هست یا نه؟

هویت چیست؟

هویت یا الهویه واژه‌ای عربی و به معنی اتحاد و یا انطباق با ذات است. محمد علی فروغی در کتاب، سیر حکمت در اروپا، در برابر واژه فرانسوی *identite* (انگلیسی *identity*) واژه اینهمانی را به جای هویت به کار برد؛ اما واژه هویت همچنان کاربرد خود را نگاهداشت. (الطایبی، ۱۳۸۲: ۳۳).

واژه کیستی نیز نتوانسته جایگزین هویت شود. در زبان فارسی، هویت به معنی هستی، وجود، ماهیت و سرشت بوده که موجب شناسایی و تمایز فرد از دیگری می‌شود (میرمحمدی، ۱۳۸۳: ۷). همانگونه که اریک اریکسون، محقق برجسته گفته است هویت مفهومی کاملاً فراگیر اما مبهم و غیرقابل فهم است. (هانتینگتون، ۴۱). تعاریف گوناگونی از هویت ارائه شده است. برخی از

تعاریف بر بعد احساسی و عاطفی هویت تأکید داشته و آن را عامل پیوند فرد به گروه یا جامعه ای که عضو آن است می دانند. در تعاریف دیگر، هویت به معنای وجه تمایز اعضای یک جامعه از دیگران است. هانتینگتون هویت را یک احساس فردی یا گروهی از خود و محصول خودآگاهی می داند و بر ویژگی متمایزکننده هویت تأکید می کند (همان، ۴۱). گروهی نیز هویت را نوعی خودآگاهی یا خودشناسی می دانند که زمانی جنبه ملی می گیرد که با هویت گروهی دیگر از ملت‌ها در قیاس قرار گیرد.

داود هر میداس باوند هویت را فرآیند پاسخگویی آگاهانه هر فرد و یا قوم یا ملت به پرسش‌هایی از خود، از این که که بوده، کجا بوده و چه هست می‌داند (باوند، ۱۳۷۷: ۲۰). پنج ویژگی را می‌توان برای هویت برشمرد:

- ۱- هویت مقوله‌ای ذهنی است اما نمودهای عینی دارد.
- ۲- هویت گرچه موجب شناسایی می‌شود؛ اما این شناسایی بر پایه تمایز است.
- ۳- هویت مقوله‌ای پویا است.
- ۴- هویت مقوله‌ای چند بعدی و دارای عناصر گوناگون است.
- ۵- هویت مقوله‌ای نسبی است.

هویت مقوله‌ای ذهنی است اما نمودهای عینی دارد

این پرسش که من کیستم یا ما کیستیم؟ پرسشی در اساس ذهنی است و پاسخ بدان هم پیامد یک جستجوی ذهنی است؛ اما آثار مقوله هویت را به عینه می‌توان دید اینکه شما خود را یک بنیادگرای شیعی یا سنی و یا برعکس یک سکولار یا لاییک بدانید، چیزی نیست که در جهان ذهنی شما به بند کشیده شود بلکه بی هیچ تردیدی در رفتار شما نمودهای عینی می‌یابد.

زمانی که موسولینی یک سوسیالیست دو آتشه بود، درباره پرچم ایتالیا گفته بود: کهنه پارچه‌ای است که باید به آشغال‌دانی انداخته شود؛ اما زمانی که هویت سیاسی خود را به عنوان یک فاشیست باز تعریف نمود کوشید تا این کهنه پارچه را در آلبانی، در یونان و در اتیوپی برافرازد.

زمانی که مردم بنگال شرقی در ۱۹۴۷ همگام با دیگر مسلمانان شبه قاره هند خود را به خاطر مسلمان بودن از دیگر مذاهب متمایز می‌دانستند به کشور در حال تأسیس پاکستان پیوستند؛ اما در دهه ۱۹۷۰ در ذهنیت آن‌ها هویت نوین بنگالی شکل گرفته بود و پیامد عینی آن تجزیه پاکستان بود. تجزیه یوگسلاوی یا چک اسلواکی یا حتی اتحاد جماهیر شوروی بی گمان تالی از میان رفتن

هویت مشترکی بود که سوسیالیسم در ذهنیت مردمان این سه کشور پرورده بود افزون بر این هویت از عناصری تشکیل شده‌اند که برخی از آن‌ها کاملاً عینی هستند چون زبان و مذهب و سرزمین و هویت گرچه موجب شناسایی می‌شود اما این شناسایی بر پایه تمایز است برخی هویت را، آنچه که موجب شناسایی می‌شود، دانسته‌اند (تقوی اصل، ۱۳۸۴: ۸۷). این گفته درست است؛ اما بنیاد به آن بسنده کرد. هویت با آن نوع شناسایی مرتبط است که بر پایه تمایز استوار باشد. به گفته هانتینگتون «هویت خواستار تبعیض و تمایز است.» و «افراد هویت خود را براساس آنچه نیستند تعریف می‌کنند.» ما تنها زمانی می‌فهمیم کیستیم که دانسته باشیم که چه کسی نیستیم و بیشتر از آن برای دانستن کیستی خود باید ببینیم با چه کسی دشمنیم (هانتینگتون، ۱۳۷۸: ۳۱). برای همین است که بسیاری از هویت‌ها بر پایه دشمنی‌ها پدید آمده‌اند و جنگ‌ها الهام بخش هویت‌ها بوده‌اند. جنگ‌های ایران و توران به هویت ایرانی قوام بخشید. جنگ‌های صد ساله هویت فرانسوی را مستحکم کرد و در عصر ما جنگ افغانستان به هویت اسلام‌گرایان سلفی جانی دوباره بخشید و جنگ با تروریسم هویت آمریکایی را به تکاپو واداشت.

هویت مقوله‌ای بویا

بویا بودن هویت همان چیزی است که برخی آن را الگوی رودخانه‌ای هویت می‌دانند؛ زیرا رودخانه در بستر زمان و مکان جاری است. یعنی هم تداوم دارد و هم دچار تحول می‌شود. تداوم امکان ارتباط میان نسل‌های گذشته، حال و آینده را فراهم می‌آورد. بدون تداوم بی‌ریشگی پدیدار می‌شود. در همین حال هویت پی در پی دچار دگرگونی می‌شود. وجه بسایک نسل هویت خود را باز تعریف کند این باز تعریف اگر به گونه‌ای باشد که به اصل تداوم ضربه نزند، حالت ایده‌آل پدید خواهد آمد و گرنه ارتباط میان نسل‌ها دچار نوعی گسل خواهد شد. تشیع تا حدودی توانست با وجود تحولی که در دین ایرانیان پیدا شده بود، ارتباط آنان را با پیش از اسلام حفظ کند. با تشیع ایرانی بودن همراه با مسلمان بودن آسان تر شد. یهودیه نیست که هانری کربن لقب اسلام ایرانی را برای تشیع برگزیده است (عنایت، ۱۳۷۲: ۴۱). در عصر مدرنیته هم کوشش‌هایی که برای آشتی سنت و تجدد انجام می‌شود، همین هدف را دنبال می‌کند یعنی متحول شدن اما تداوم داشتن. همانگونه که جراردونیولی، ایران شناس برجسته ایتالیایی می‌گوید، هویت ایرانی پدیده‌های تاریخی است که از عهد باستان به امروز رسیده است. الساندریوسانی نیز به بازسازی هویت ایرانی به شکل تداوم تاریخی از دوران کهن تا به امروز اشاره دارد. از این تداوم و در عین حال تحول به

پویا بودن تعبیر می‌شود. تداومی که حاصل ایستایی باشد در اغلب موارد ویرانگر است. الگوی برکه‌ای نمی‌تواند الگوی مناسبی برای هویت باشد. حتی گروه‌های اسلام‌گرای سلفی هم نمی‌توانند صد درصد ادعا کنند همچون صدر اسلام هستند آنها نیز به ناچار پذیرای یکسری تحولات شده یا می‌شوند و گرنه دوام خود را دچار مخاطره خواهند کرد.

هویت مقوله‌ای چند بعدی و دارای عناصر گوناگون

هویت دارای عناصر گوناگونی چون زبان، دین و مذهب، فرهنگ و ... است و از ابعاد گوناگون برخوردار است. هویت تک بعدی سست و ناپایدار خواهد بود نمونه بارز آن هویت‌های تک بعدی زائیده سیاست است که به سرعت رنگ می‌بازند. هویت سوسیالیستی که اتحاد جماهیر شوروی برای اقوام گوناگون آن سرزمین ساخته بود تنها هفتاد سال پابرجا ماند؛ اما هویت چند بعدی روسی که عناصری چون زبان، فرهنگ، آیین ارتدوکس روسی و ... را در بر می‌گیرد. علی‌رغم آنکه ۳۰۰ سال زیر سم مغولان لگد کوب شد و زخم‌هایی که شوالیه‌های ژرمنی، ناپلئون و هیتلر بر پیکره‌ی آن وارد آوردند در طول سده‌ها دوام آورده است. هویت چند بعدی ایرانی نیز هزاران سال پابرجا مانده در حالی که دشمنان سهمناکی چون اسکندر، اعراب، ترکان و مغولان کمر به نابودی آن بسته بودند. حتی مسلمان شدن ایرانیان برای نابودی هویت ایرانی بسنده نکرد؛ چراکه دیگر عناصر هویت، ایرانیان را زحل شدن در هویت عربی-اسلامی پاس داشتند.

هویت مقوله‌ای نسبی

هویت پدیده‌ای مطلق نیست بلکه پدیده‌ای نسبی است. زمانی که از هویت یک فرد یا گروهی از افراد سخن به میان می‌آید در واقع در قیاس با دیگران قرار می‌گیرند. هویت در نسبت با دیگران معنی پیدا می‌کند. در شرکتی با تعداد زیادی کارمند مرد، یک زن روانشناس خود را یک زن به حساب می‌آورد؛ اما همین زن در شرکتی که تعداد زیادی زن در آن باشد خود را یک روانشناس تلقی می‌کند (هانتینگتون، ۱۳۸۴: ۴۵-۴۴). ایرانیان نسبت به مسیحیان و پیروان دیگر مذاهب مسلمان هستند در حالی که در میان مسلمانان شیعه مذهب به شمار می‌روند. در میان شیعیان نیز اثنتی عشری بوده و از زیدی‌ها، شیخی‌ها و اسماعیلی‌ها متمایز می‌شوند. همچنین هویت‌های ملی به طور معمول دارای طیفی از هویت‌های فروملی هستند. برای نمونه بریتانیایی‌ها دارای هویت‌های فروملی‌تر مانند انگلیسی، و لزی و ایرلندی و اسکاتلندی هستند؛ اهمیت عناصر تشکیل‌دهنده هویت هم نسبی است

صرب‌ها در تلاش برای آزادی از سلطه عثمانی، بر مذهب ارتدکس خود تأکید کردند، در حالی که مسلمانان آلبانیایی بر قومیت و زبانشان تکیه نمودند. مؤسسان کشور پاکستان برای توجیه استقلال‌شان از هند، هویت خود را در چارچوب مذهب اسلام تعریف کردند. چند سال بعد، بنگلادشی‌های مسلمان برای مشروعیت‌بخشی به استقلال‌شان از کشور هم‌مذهب، یعنی پاکستان بر فرهنگ و زبان خودشان تکیه کرد (همان: ۴۵).

عناصر تشکیل دهنده هویت

به همان اندازه که بحث هویت پیچیده و مبهم است، سخن گفتن درباره عناصر تشکیل دهنده هویت نیز دشوار خواهد بود. در زمان و مکان خاص، هویت می‌تواند نمادهای گوناگون داشته باشد. برای نمونه کلاهی خاص می‌تواند نماد هویتی خاص باشد. همچون کلاه دو پر که نمادی از هویت ترکی بود.

نهاد به سر بر کلاه دو پر به مانند ترکان پرخاشگر

یا حتی رنگ لباس، همچنانکه علویان از رنگ‌های سبز و عباسیان از رنگ‌های سیاه برای تمایز خود استفاده می‌کردند. در زمان و مکان مشخص یک شلوار جین، یا یک کروات یا حتی یک نوشابه غیر الکلی گازدار می‌تواند نمادی از هویتی خاص باشد؛ اما نمادهای هویت، مطلق نیستند. زمانیکه مامون خلیفه عباسی به عباسیان فرمان داد که همچون علویان سبز بپوشند، رنگ سبز آن کاربرد خاص هویتی را برای علویان از دست داد. بنابراین به مرور به رنگ سیاه روی آوردند. خنجری که زیدی‌های یمن به کمر می‌بندند، عمامه سبک‌ها، ساری زنان هندی، کلاه ویژه یهودیان و حتی سیل‌های پهن درویشان اهل حق همه و همه نمادهایی از هویت آن‌ها هستند. به همان اندازه که کریسمس نمادی از هویت مسیحی است، نوروز نشانه هویت ایرانی و سوگواری عاشورا در فشی شیعی است. زبان، فرهنگ و حتی ایدئولوژی و ارزش‌ها و ساختار سیاسی نیز می‌توانند از عناصر هویت باشند. ذبیح ... صفا زبان فارسی و ساختار شاهنشاهی را دو عنصر اساسی هویت ایرانی می‌دانست. پان ترکیست‌ها زبان ترکی را اساسی‌ترین نشان هویت ترکی می‌دانند. مطهری دین اسلام را بنیاد اساسی هویت ایرانی می‌داند. او حتی می‌گوید زبان، فرهنگ و پیشینه‌های نژادی و تاریخی نقش اساسی و همیشگی ندارند. (مطهری، ۱۳۶۲: ۱۹) هانتینگتون منابع هویت را شش دسته می‌داند: انتسابی همچون نژاد، فرهنگی همچون زبان و مذهب، سیاسی همچون ایدئولوژی، ارضی همچون کشور، اقتصادی همچون شغل و اجتماعی همچون منزلت اجتماعی.

گروهی عناصر تشکیل دهنده هویت ملی را به سه دسته بخش می‌کند: جغرافیایی: سرزمین مشترک و تاریخ مشترک، اجتماعی: زبان مشترک و دین مشترک، سیاسی: ساختار سیاسی مشترک، ملیت و ملت و جامعه مدنی. علی‌عبدلی تاریخ مشترک، سرزمین مشترک، ریشه‌های فرهنگی مشترک و بویژه زبان مشترک را مهم می‌داند. (عبدلی، ۱۳۸۵: ۱۳۰)

نظریه کنونی هفت عنصر اصلی برای هویت برشمرده که به دو دسته سیاسی و غیر سیاسی دسته بندی شده اند. آن هفت عنصر عبارتند از: زبان، قومیت و نژاد، دین و مذهب، فرهنگ، تاریخ، سرزمین و سرانجام نظام، ساختار و ارزش‌های سیاسی شش عنصر نخست غیر سیاسی و این واپسین عنصر، سیاسی است. بنابراین بادو نوع هویت روبرو هستیم: هویت سیاسی و هویت غیر سیاسی یا هویت کلاسیک.

۱. زبان

زبان را گروهی اساسی‌ترین عنصر هویت دانسته‌اند. زبان از آن جایی اهمیت اساسی می‌یابد که نماد واقعیت موجود است هر چند حقیقت چیز دیگری باشد. برای یک مصری یا سوری که به زبان عربی سخن می‌گوید آگاهی یافتن از این حقیقت که او ممکن است یک قبطی نژاد یا یک سریانی نژاد باشد و سخن گفتن او به عربی تنها نشانه‌ای از چیرگی بیگانگان عرب است، بسیار دشوار و چه بسا غیرممکن باشد. همه می‌دانند که فریاد پان‌عریسم از مصر بلند شد و نه شبه جزیره عربستان. به همین سان بسیاری از ترک‌زبانان در آسیای میانه، در قفقاز، در آناتولی و حتی در ایران خود را ترک نژاد می‌دانند. فرانسه را با هیچ معیار نژادی نمی‌توان لائین دانست؛ اما زبان لائینی فرانسه ریشه‌های سلتی و ژرمنی فرانسویان را کمرنگ کرده است. هاتینگتون اهمیت زبان را در ردیف دین قرار می‌دهد. در درازنای تاریخ زبان نقش اساسی در ابراز هویت ملت‌ها ایفاء نموده است. زبان پهلوی در برابر زبان یونانی هویت ایرانی را در دوران سلوکی و اشکانی پاس داشت. زبان پارسی دری نیز هویت ایرانی را در برابر هویت اسلامی - عربی نگاهبانی کرد. زبان‌های لهستانی و اوکراینی نقش مشابه‌ای را برای لهستانی‌ها و اوکراینی‌ها در برابر روس‌ها بازی کرده‌اند. زبان کردی بیشترین نقش را در پدید آوردن هویت جداگانه کردی در برابر ترک‌ها و عرب‌ها داشته است. زبان نشان دهنده واقعیت موجود است همچون درفشی که هویت افراد، گروه‌ها و ملت‌ها را نمایان می‌سازد. هویت متمایزی که زبان متمایز پدید می‌آورد اغلب به دیگر حوزه‌ها تسری داده می‌شود بدین معنی که گروه‌های زبانی متفاوت برای خود قومیت، فرهنگ، تاریخ و

سرزمین متفاوت قائل می‌شوند. به ویژه اگر تفاوت مذهبی هم در میان باشد، تمایز هویتی آشکارتر خواهد شد برای نمونه ارتدکس بودن روسی زبان‌ها و کاتولیک بودن اکثر اوکراینی زبان‌ها شکاف هویتی میان آنان را ژرف‌تر می‌کند. گاه زبان بدان پایه از تأثیرگذاری دست می‌باید که حتی نقش مذهب و دین را تحت شعاع قرار می‌دهد. بنگالی زبانان در پاکستانی که بر پایه دین اسلام شکل گرفته بود خود را بیگانه می‌دانستند و با سر دادن سرودهای تاگور هندو مذهب، بنگال طلایی ما، به استقلال دست یافتند.

۲. دین و مذهب

هانتینگتون می‌گوید ملتی که قومیت و زبان مشترکی دارند؛ اما پیرو ادیان متفاوتی هستند ممکن است به جان هم بیافتند و یکدیگر را بکشند و این چیزی است که در لبنان و یوگسلاوی و هند اتفاق افتاده است. (هانتینگتون، ۱۳۸۷: ۶۲)؛ اما باید دانست که وارونه آن نیز ممکن است. کردهای عراق و حتی ترکیه با عرب‌ها و ترک‌های حاکم نه تنها هم دین که هم مذهب هستند اما همواره در کشمکش خونین بویژه در عراق با هم مذهب‌ها سنی خود به سر برده‌اند. هم مذهبی مردم اروپا نتوانست مانع از جنگ‌های خونین میان آن‌ها به ویژه دو جنگ جهانی شود. در خاور دور هم مذهب بودا نتوانسته میان چین و کره از یک سو و ژاپن از سوی دیگر صلح دائمی پدید آورد. در عین حال دین دارای این ویژگی بوده که در بسیاری از موارد خط فاصلی میان هویت‌های گوناگون ایجاد کند. زمانی که تیرداد شاه ارمنستان در ۳۰۱ میلادی آیین مسیح را پذیرفت مرزهای هویت ایرانی و ارمنی پررنگ‌تر شد. قرن‌ها پیش از آن آیین زرتشت شکاف میان ایرانیان و بسیاری از هم‌نژادانشان در آسیای میانه و استپ‌های جنوبی روسیه را ژرف‌تر نموده بود. پس از روی کار آمدن صفوی‌ها شکاف شیعه و سنی سبب شد که اکثریت کردها که ایرانی نژاد بودند به عثمانی گرایش پیدا کنند. امروز هم جدایی خواهان کرد ایرانی سنی مذهبند. اهمیت دین و مذهب را هرگز نمی‌توان نادیده گرفت و حتی در کنار زبان می‌توان آن را در بالاترین رده‌های اهمیت دانست. همانگونه که هانتینگتون می‌گوید افراد ممکن است بر ملیت‌های گوناگون تأکید و ادعا کنند که هم آمریکائی و هم ایتالیائی‌اند؛ اما این دشوار است که آن‌ها بر تعصب دینی دوگانه تأکید نمایند و ادعا کنند که هم مسلمانند و هم کاتولیک. (هانتینگتون، ۱۳۸۴: ۴۹) حتی در جهان مدرن نیز شکاف مذهبی گاه در دسر ساز شده و سمبل هویت‌های متضاد شده است آنچه در ایرلند شمالی میان پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها جریان دارد تأیید کننده این مطلب است. هویت‌های دینی

گاه توانسته‌اند مرزهای قومی-نژادی، جغرافیایی و زبانی را درنوردند همچنانکه هویت مسیحی در قرون وسطی و یا هویت اسلامی در همان دوران چنین بوده‌اند در عصر حاضر، کشوری چون پاکستان را می‌بینیم که دین اسلام، همچون سریشمی عناصر رنگارنگ آن را بهم پیوند داد و آن را از هند متمایز ساخت؛ اما تجزیه پاکستان توسط بنگالی زبان‌ها نشان می‌دهد که نباید در این زمینه تنها به عنصر دین تکیه کرد.

۳. فرهنگ

فرهنگ زاییده زمان و دست پرورده نیاکان یک ملت است که از دین، زبان، تاریخ، هنر، ادبیات و آداب و رسوم و آیین‌های کهن آن ملت تاثیر می‌پذیرد؛ اما خود عنصری جداگانه است. گاهی نقش فرهنگ در هویت برجستگی بالایی می‌یابد، چنانکه دیگر عناصر را تحت شعاع قرار می‌دهد. بسیاری از تاریخدانان ایرانیان و تورانیان باستان را دارای یگانگی قومی و دوگانگی فرهنگی دانسته‌اند (ساقیان، ۱۳۸۱: ۵). افزون بر این آنان در زبان و پیش از زرتشت در دین هم دارای یگانگی بودند. فرهنگ تورانی متأثر از زندگی بیابانگردی خشن و مبتنی بر تاراج بود؛ اما فرهنگ ایرانی متأثر از عناصر زندگی یکجانشینی بود. با این همه دشمنی ژرفی میان ایران و توران در اسطوره و در تاریخ دیده می‌شود که تنها پیامد دوگانگی فرهنگی آنان است. در ایران معاصر نیز دوگانگی فرهنگی میان آن دسته از ایرانیان که به فرهنگ غربی گرایش دارند و گروه بزرگ‌تری که پایبند فرهنگ سنتی هستند شکافی بزرگ در جامعه ایرانی پدید آورده است گرچه انقلاب اسلامی پیروزی گروه دوم را به همراه داشت و گرچه بخش‌های بزرگی از طیف غربگرا بر اثر این انقلاب سرکوب، منزوی، اخراج و حتی نابود شدند ولی هرگز نمی‌توان گفت که مسئله ختم شده است. کشاکش همچنان ادامه دارد که هر از چند گاهی بر سر موضوعاتی چون حجاب، ماهواره و... نمود پیدا می‌کند.

۴. سرزمین

سرزمین از اصلی‌ترین عناصر در تشکیل و تداوم یک هویت است. گرچه در ظاهر به نظر می‌رسد که ادیان جهان مین همچون اسلام، مسیحیت و بودیسم به سرزمین خاصی وابسته نیستند و سرزمین در هویت یک مسلمان، مسیحی یا بودایی عنصری مهم به حساب نمی‌آید؛ اما در واقع

چنین نیست. سرزمین‌ها و اماکن مقدسی همچون مکه و مدینه، اورشلیم یا روم و لهاسا یادآور این نکته هستند که حتی در هویتی که چنین ادیانی پدید می‌آورند سرزمین مهم و حیاتی است. گرچه مکاتب فکری فاقد سرزمین مقدس آنچنانکه در ادیان مرسوم است هستند؛ اما بسیار دشوار است که یک مارکسیست - لنینیست دو آتش را در دهه شصت و هفتاد میلادی مجسم کرد که هیچ ارادتی به اتحاد جماهیر شوروی نداشته باشد و آنجا را کعبه آمال و سرزمین آرزوهای خود نداند. یک لیبرال دموکرات هوادار بازار آزاد نیز می‌تواند همین احساس را نسبت به ایالات متحده یا دست کم غرب داشته باشد. عرب‌ها گرچه بخش بزرگی از سرزمین‌های بیگانه را به اشغال خود در آوردند و هر جایی را که در آن اقامت می‌گزیدند وطن خود می‌دانستند؛ اما مکه همان نقش سرزمین را برای آن‌ها ایفا می‌کرد. سرزمینی که گرچه اعراب مورد بحث در آن نمی‌زیستند و حتی به خاطر شرایط به مراتب بهتر سرزمین‌های اشغالی آرزوی زیستن در آن را نیز نداشتند؛ اما الهام بخش هویت مشترک آن‌ها بوده و هست. به همین ترتیب مغول‌ها، مغولستان را اولوس اصلی (سرزمین اصلی) خود می‌دانستند، گرچه بسیاری از آنان هرگز در هوای بازگشت به بیابان‌های آنجا نبودند. برای مدت زمانی نزدیک به دو هزار سال یهودیان در سرزمین‌های بسیاری پراکنده بودند و گروه بسیاری هنوز هم هستند، با این همه یهودی بودن به هیچ وجه با سرزمین موعود بی ارتباط نیست. به همین نحو زرتشتیان بسیاری پس از تنگناهایی که بر اثر حمله عرب پدید آمد از ایران رهسپار هندوستان شدند؛ اما ایران همچنان نقش کلیدی در هویت آنان دارد.

۵. قومیت و نژاد

پس از جنگ دوم جهانی سخن گفتن از نژاد و قومیت به یک تابو تبدیل شده است. این شعار که همه خون‌ها سرخند در واقع نمادی از جو فکری حاکم بر این روزگار است که نه تنها نژادپرستی را مطرود می‌داند که حتی عنصر نژاد و قومیت را کم‌اهمیت و حتی بی‌اهمیت جلوه می‌دهد. ناگفته نماند که از امپراتور یهای چند قومی باستان (همچون روم) تا مکاتب فلسفی چون رواقی و ادیان بزرگی چون اسلام و مسیحیت و بودیسم همگی از برجسته کردن نقش نژاد و قومیت پرهیز داشته‌اند. در روزگار کنونی نیز عمده مکاتب فکری با نژاد و قومیت سر ناسازگاری داشته آن را همچون عنصری بی‌اهمیت جلوه داده‌اند. مارکسیسم و لیبرالیسم هر دو با اندیشه‌های نژادی نازیسیم به ستیز برخاستند. یهودیان ارتدکس برای عنصر نژاد یهود نقش کلیدی قائل هستند و حتی می‌توان گفت دین یهود یک دین متعلق به نژاد و قوم یهودی است (باور به قوم برگزیده

خداوند بودن نماد چنین اندیشه‌ای است) اما بیشتر فرهیختگان یهودی پیرو اندیشه‌های جهان میهنی بوده‌اند. دین زرتشت نیز خود را متعلق به آریایی‌های ایران می‌داند و در درازنای تاریخ از تبلیغ این آیین در میان انیرانیان پرهیز نموده است اما این آیین پیروان بسیاری ندارد. آیین شیتو خالی از اندیشه‌های نژادگرایانه نیست اما پس از جنگ دوم متفقین شرایطی را بر ژاپن تحمیل کردند که این آیین را در برابر بودیسم به شدت تضعیف کرد.

در روزگار کنونی اغلب نقش زبان، فرهنگ، ساختار و ارزش‌های سیاسی و حتی در جهان غالباً سکولار غرب نقش دین مهم‌تر شمرده می‌شود. فرانسویان بر نقش فرهنگ و زبان فرانسوی پای می‌فشارند. در چنین دیدگاهی سارکوزی با آن تبار یهودی - مجارستانی می‌تواند به کاخ الیزه برود. آمریکاییان که رنگین‌کمانی از نژادهای گوناگونند روز به روز اهمیت قوم و نژاد را بی‌اهمیت‌تر می‌یابند در برابر آن به ارزش‌ها و آرمان‌های سیاسی - فرهنگی آمریکا تأکید و پذیرش آن‌ها را عنصری کلیدی برای آمریکایی بودن می‌دانند. حتی هائیتینگتون بر قوم و نژاد تأکیدی ندارد در عوض فرهنگ انگلوساکسون - پروتستان را همراه با زبان انگلیسی برای هویت آمریکایی مهم و حیاتی دانسته بر لزوم تداوم آن تأکید می‌کند. در برابر این جو غالب فکری گروه‌های راست افراطی اروپا و تاحدودی ادیان یهود، زرتشت و شیتو تداوم یک فرهنگ خاص را مستلزم وجود یک بستر نژادی و قومی خاص می‌دانند و برای این عنصر در میان دیگر عناصر هویتی اهمیت بسزایی قائل هستند. گرچه هویت‌ها اغلب در بسترهای قومی و نژادی شکل می‌گیرند اما کمتر دیده شده عنصر قوم و نژاد بدون یاری دیگر عناصر تشکیل دهنده هویت چون زبان، دین و مذهب و فرهنگ و توانسته باشد به تشکیل یک هویت بینجامد یا حتی تداوم یک هویت را تضمین کند. شاید تنها موردی که یک هویت تنها بر پایه قومیت و نژاد شکل گرفته و تداوم یافته است، هویت مربوط به کولی‌ها باشد. آنان فاقد مذهب، زبان، سرزمین، ساختار و ارزش‌های سیاسی و حتی تاریخ خاص خود هستند و اغلب در این عناصر با جوامع محل سکونت خود دارای اشتراک هستند، حتی فرهنگ متمایز آن‌ها را نمی‌توان چندان در هویتشان مؤثر دانست. با این همه کولی‌ها هویت متمایز بر اساس ریشه‌های قومی و نژادی متمایز پیدا کرده‌اند.

۶. تاریخ

بخشی از هویت یک قوم یا یک ملت مربوط به تاریخ مشترک آنهاست. سرگذشت مشترکی که ما در کنار یکدیگر داشته‌ایم در بسیاری مواردی پارامتری تعیین‌کننده خواهد بود تا ما را از

آن‌ها جدا کند. چه بر افتخارات و پیروزی‌های گذشته بیالیم و چه بر بخت‌برگشتی‌ها و شکست‌هایمان اشک بریزیم، در پیوند ما با یکدیگر تأثیری بسزا خواهد داشت. تاریخ در بدری قوم یهود به همان اندازه تاریخ شکوهمند داوود و سلیمان در تکوین و تداوم هویت یهودی اهمیت دارد. همچنانکه اهمیت تاریخ پایداری ایرانیان در برابر اعراب، ترک‌ها و مغول‌ها کمتر از تاریخ پر شکوه باستان نیست. گسست‌های تاریخی در اغلب موارد به گسست‌های زبانی، دینی، فرهنگی، سیاسی و حتی سرزمینی می‌انجامد و اقوام و ملت‌ها را به کلی از هم جدا می‌کند. اقوام آریایی که در ایران، هند و اروپا پراکنده شدند به مرور زمان در چیزی جز هم‌ریشگی نژادی و زبانی اشتراکی نیافتند که هرگز برای پدید آمدن یک ملت کافی نبوده است. کردها که هویتی صد در صد ایرانی داشتند و از آن فراتر در شاهنامه نماینده نژاده‌ترین ایرانیان‌اند، بر اثر آنکه در سده‌های پس از حمله عرب تاریخ و در طی آن زبان و مذهب و فرهنگ متفاوتی یافتند از دیگر ایرانیان متمایز شده و در پی هویت ویژه خود هستند همچنین جدایی تاریخی مردمان آن سوی ارس از ایران را باید عاملی مهم در ایجاد هویت نوین اما جعلی آذربایجانی دانست. اینکه بسیاری از همسایگان بی‌اصل و نسب ایران آسمان و ریسمان را به هم می‌بافند تا تاریخ سازی کنند و برای مردمانشان تاریخ مشترکی به ارمغان آوردند گواه بر اهمیت بی‌چون و چرایی است که تاریخ به عنوان عنصری کلیدی در مساله هویت بازی می‌نماید.

۷. نظام، ساختار و ارزش‌های سیاسی

بخشی از هویت افرادزاییده ارزش‌ها، آرمان‌ها و یا ایدئولوژی‌های سیاسی کشورش است حتی اگر فرد به شخصه بدانها پایبند نباشد همینکه ناچار به تبعیت از ساختار و نظام سیاسی خاصی باشد کافی است تا بخشی از هویت او تحت تأثیر قرار گیرد. ممکن است یک ایرانی هیچ وابستگی اعتقادی به جمهوری اسلامی نداشته و به هیچ یک از ارزش‌های سیاسی آن دلبستگی نداشته باشد. اما همین که به عنوان یکی از اتباع جمهوری اسلامی شناخته می‌شود از اتباع دیگر کشورهای متمایز است همچنین ممکن است فردی در تبریز یک پان‌ترکیست دو آتشه باشد و با هیچ معیاری خود را ایرانی نداند اما او از شهروندان جمهوری آذربایجان متمایز می‌شود چراکه جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان در پارامترهای سیاسی از هم متمایز می‌شوند و دو ساختار و نظام متفاوتند هر چند هانتینگتون بر این باور است که گرچه تابعیت تا حدودی به مسئله هویت باز می‌گردد اما بیشتر یک مسئله خدماتی است (هانتینگتون، ۱۳۷۸: ۲۹۷). میراث سیاسی و به ویژه بارز

ترین نماد آن یعنی دولت، هویت سیاسی را می سازد و از مهم ترین عناصر شکل دهنده و متمایز کننده یک ملت است. با این همه ارزش ها و ایدئولوژی های سیاسی به سرعت رنگ به رنگ می شوند حتی یک فرد در طول زندگی خود ممکن است از یک کمونیست دو آتشه به یک لیبرال دموکرات و سپس به یک دست راستی نژاد پرست تبدیل شود بی آنکه در ملیت او تغییر پدید آمده باشد. همان گونه که هانتینگتون می گوید: «در واقع ملتی که تنها به واسطه ایدئولوژی سیاسی خود را تعریف کند، ملت و کشوری شکننده است».

سیاست حکومت شوروی نیز ایجاد یک هویت واحد انسان سوسیالیستی بود که تمام اقوام امپراتوری را در برگیرد که در واقع یک هویت سیاسی بود که منجر به شکست شد (تقوی اصل، ۱۳۸۴: ۸۸) بنابراین ملتی که در پی یک هویت پایدار است به ناچار باید به شش عنصر غیر سیاسی هویت یعنی زبان، دین و مذهب، قومیت و نژاد، تاریخ، سرزمین و فرهنگ عنایتی خاص مبذول دارد. تنها اتکا به عنصر سیاسی نمی تواند کافی باشد. اگر ملتی استقلال سیاسی خود را از دست بدهد اما در آن شش عنصر دارای توانمندی باشد خواهد توانست هویت خود را پاس بدارد همچون ایران که پس از حمله عرب به مدت ۹۰۰ سال استقلال سیاسی نداشت؛ اما همچنان پایدار ماند. آلمان و ایتالیا هم پیش از وحدت در قرن نوزدهم چنین وضعیتی را داشتند.

اهمیت عناصر هفتگانه هویت

اینکه کدامیک از عناصر هفتگانه تشکیل دهنده هویت تأثیر گذارتر هستند بستگی به وضعیت زمانی و مکانی دارد. در زمان و مکان خاص یک یا چند عنصر تأثیر گذارتر ظاهر می شوند، همان عناصر ممکن است در وضعیتی دیگر چندان نمودی نداشته باشند. آنچه مسلم است اینکه هیچ حکم مطلق در مورد ارزش و اهمیت این عناصر نمی توان صادر کرد. آنچه ایران و توران را از هم جدا می کرد تنها دوگانگی فرهنگی بود؛ اما مرور زمان بر این تفاوت ها افزود.

در حال حاضر فرانسویان بر عنصر فرهنگ تأکید بسیاری دارند؛ اما به صورت سنتی آلمان ها به خون اهمیت اساسی می دادند و کسانی را آلمانی می دانستند که پدر و مادری آلمانی داشته باشند. آمریکائیان نقشی بی بدیل برای آرمان ها، ارزش ها و ساختار سیاسی خود قائلند و آمریکائی بودن را مستلزم پذیرش آن ها می دانند. کردها با همسایگان ترک و عرب خود هم کیشند؛ اما خود را دارای هویتی همسان با آنان نمی بینند. چه بسا اضمحلال ساختارهای سیاسی به نابودی هویت های

مرتبط بینجامد همچنان که هویت‌های بابلی، آشوری و کوشانی به چنین سرنوشت شومی دچار شدند و پس از نابودی ساختارهای سیاسی خودبدست ایران دوام نیاوردند. بی بهره بودن از زبان متمایز در بسیاری موارد برابر با نابودی هویت متمایز است. اگر زبان فارسی نبود چه بسا هویت عربی ایرانیان را می بلعید. ملتی که سرزمین خود را از دست بدهد برای پاسبانی از هویت خود با دشواری‌های بسیار رو به رو خواهد شد، به همین علت قوم یهود پس از دو هزار سال آوارگی باز هم در آرزوی بدست آوردن سرزمینی برای خود بود.

تاریخ متفاوت می‌تواند به تفاوت‌های دیگر در زبان، فرهنگ و دین بینجامد. ایرانیان، هندیان و اروپاییان که دارای ریشه‌های نژادی یکسانی هستند بر اثر تاریخ متفاوت خود از هم متمایز شدند. بنابراین هریک از عناصر هفتگانه هویت می‌توانند در وضعیت خاص اهمیت و تأثیری تعیین کننده داشته باشند. می‌توان دین، زبان و فرهنگ را نمادهای عینی و همچون پرچمی برای هویت دانست با این همه هیچ هویتی نمی‌تواند فارغ از بستر قومی و نژادی شکل بگیرد. تاریخ مشترک به استحکام و تداوم هویت یاری می‌رساند. سرزمین یا یک خاستگاه مشترک و یا دست کم یک سرزمین مقدس یا حتی یک اتوپیای رویایی چون یونان باستان در همه انواع هویت‌ها به روشنی دیده می‌شود. اگر افراد دارای هویت مشترک نتوانند ساختار و نظام سیاسی خاص خود را پدید آورند در معرض خطر اضمحلال قرار خواهند گرفت. بنابراین از پیوند سه عنصر خون، خاک و نهادهای سیاسی ملت و کشور پدید می‌آیند؛ اما تنها اتکا به عامل سیاسی خطرناک خواهد بود و یک هویت برای تداوم خود نیازمند به عناصر غیر سیاسی است. پیش از پایان این مبحث باید مفهومی بنام «هویت کلان» را باز شناخت. هویت کلان هویت حاکم و غالب در سطح یک کشور است. برای نمونه هویت کلان در ایران هویت ایرانی است در حالی که در این کشور هویت‌هایی چون ترکی، عربی، ترکمنی هم وجود دارند، افزون بر این خود هویت ایرانی زیر هویت‌هایی چون لری، گیلکی و را نیز در بر می‌گیرد.

مرز چیست؟ پیش از سخن گفتن درباره مرزهای هویت و پاسخ به این پرسش که مرزهای ناپیدای هویت چیست؟، نیاز است که درباره خود واژه مرز تحقیق شود. مرز به معنی خط پیرامونی سرزمین، بکار رفته است. در روزگار کنونی که همه پدیده‌ها به غرب و دوران مدرن نسبت داده می‌شود، این مسئله مورد پذیرش همگان است که نیاز به تعیین خطوط مشخص جداکننده دو کشور و نقاط تماس میان آن‌ها حاصل پیدایش حکومت ملی در اقتصاد جهانی قرن نوزدهم است.

عقیده همگانی بر آن است که در روزگار پیش از دوران مدرن به جای مرز، مفهوم سرحد وجود داشته است که حکومت‌ها را از هم جدا می‌کرده است. سرحد نوار پهناوری میان دو حکومت بود. حکومت حیره در شمال غرب خلیج فارس یا آلان‌ها در قفقاز دو نمونه از دولت‌های سرحدی به شمار آمده‌اند که در پیرامون ساسانیان پدید آمده بودند.

نباید این حقیقت راندایده گرفت که جهان باستان و بویژه ایران با مفهوم مرز بیگانه نبوده است و دیوار بزرگ چین، دیوار انوشیروان یا سد سکندر در قفقاز، دیوار هادریان میان انگلستان و اسکاتلند، رود جیحون میان ایران و توران و رود فرات میان ایران و روم همگی خطوط مرزی به معنی واقعی بودند. فردوسی حتی از میله‌های مرزی میان ایران و توران در زمان پادشاهی بهرام گور سخن می‌گوید:

بر آورد میلی ز سنگ و ز گچ که کس راز ایران و ترک و خلیج
نبودی گذر جز به فرمان شاه همان نیز جیحون میانجی به راه

امروزه با پیشرفت دانش جغرافیا مرز میان کشورها می‌تواند تنها یک خط فرضی باشد که با عینیت کمترین ارتباط را دارد. مرز دو کره یعنی مدار ۳۸ درجه شمالی در روی زمین با انبوهی از میدان‌های مین و سیم‌های خاردار تجسمی عینی دارد اما آیا مرز مثلاً عراق و عربستان هم اینچنین است؟ در گذشته دیوارها و رودخانه‌ها مرز میان کشورها را نمایان می‌ساختند.

امروزه نصف‌النهارها، مدارها، رودها، سیم‌های خاردار، میله‌های مرزی، خط رأس جغرافیایی کوه‌ها، دریاها، دریاچه‌ها و حتی خطوط کاملاً قراردادی و فرضی مرز سیاسی میان کشورها را تشکیل می‌دهند. مرزهای سیاسی چه بسا مرزهای طبیعی هم باشند برای نمونه مرز میان آلمان و لهستان موسوم به ادرنایسه، رودادر، یک مرز طبیعی است رود ارس میان ایران و جمهوری آذربایجان هم چنین است. کانال مانش انگلستان و فرانسه را از جدا می‌کند یک مرز طبیعی است. کوه‌های قفقاز در روزگار باستان مرزی طبیعی میان ایران و مردمان استپ‌های جنوب روسیه بودند. در حالی که خط مک موهان هم تقریباً مرزی طبیعی میان چین و هند است و فلات تبت را از دشت‌های هند جدا می‌کند؛ اما خط دیوراند مرزی کاملاً فرضی و کاملاً قراردادی میان پاکستان و افغانستان است. در جهان امروز مرزها اغلب قراردادی و فرضی هستند.

موارد بسیار اندکی وجود دارد که مرزهای سیاسی میان کشورها با مرزهای مردمی و نژادی (آن چنان که امید عطایی می‌نامد) یا آن چنان که در این مقاله نامیده شده است مرزهای هویتی منطبق باشند (اصطلاح مرزهای هویت فراگیرتر از اصطلاح مرزهای مردمی و نژادی است). مرز ادرنایسه

میان آلمان و لهستان هم یک مرز سیاسی طبیعی است و هم یک مرز هویتی، مرزی قاطع میان آلمانی و لهستانی است. مرزهای سیاسی آلمان با دیگر کشورهای اروپایی خاوری نیز منطبق با مرزهای هویتی است؛ اما همواره چنین نبوده است. پس از جنگ دوم جهانی ۱۱ میلیون آلمانی از اروپای خاوری رانده شدند. (نقیب زاده، ۱۳۸۱: ۲۳۹) و بدین سان مرزهای هویتی و مرزهای سیاسی بر هم منطبق شدند. پیش از جنگ دوم ۱/۵ میلیون آلمانی که در سیلزی، پوزنانی، پومرانی و دانتزیگ در درون مرزهای لهستان و در مجاورت مرزهای آلمان زندگی می کردند، مرزهای سیاسی را به عرصه تنش میان دو کشور بدل کرده بودند. سه میلیون آلمانی که در سودت در مرز آلمان و چک اسلواکی می زیستند نیز همین وضعیت را پدید آورده بودند. امروزه در قفقاز و آسیای میانه همانند اکثر مناطق خاورمیانه مرزها مصنوعی بوده و بدون در نظر گرفتن تقسیمات نژادی، فرهنگی و ... ترسیم شده اند. (هرزیک، ۱۳۷۵: ۲۸) این به اصطلاح مرزهای مصنوعی را در همه جا، در آسیا، آفریقا و حتی اروپا می توان یافت و تقریباً همیشه تنش زا بوده اند. در این مقاله مفهوم «مرزهای ناپیدای هویت» برای چنین وضعیتی برگزیده شده است. منظور وضعیتی بینابینی است نه بی مرزی هویتی و نه مرز هویتی روشن و واضح. نمی توان از بی مرزی هویتی سخن گفت چرا که وجود مرزهای سیاسی به تنهایی مستلزم میزانی از مرزهای هویتی هم هست. یک کشمیری تابع هند دارای هویتی دقیقاً برابر با کشمیری تابع پاکستان نیست؛ اما در عین حال تحت سیطره یک نظام سیاسی خاص بودن نمی تواند میان دو کشمیری تفاوت هویتی آشکاری پدید آورد. بنابراین حالتی پدید می آید که نه مرز است و نه بی مرزی. مرزهای ناپیدای هویت برای توصیف این وضعیت بکاررفته است.

وجود میلیون ها مکزیکی تبار در کالیفرنیا در آریزونا و در نیومکزیکو و تگزاس در مجاورت مرزهای مکزیکی، مرزهای ناپیدای هویت را میان مکزیکی و ایالات متحده پدید می آورند. از هفت عنصر هویت، شش عنصر زبان، دین و مذهب، قومیت و نژاد، فرهنگ، تاریخ و سرزمین در ایجاد مرزهای هویتی نقشی به مراتب نیرومندتر و پایدارتر از عنصر هفتم یعنی نظام، ساختار، ارزش ها و ایدئولوژی های سیاسی دارند. همچنان که زمانی لی کوان یو نخست وزیر سنگاپور به نیکسون گفته بود: چین همچون موزائیکی است و ایدئولوژی و ارزش های سیاسی مارکسیستی همچون بارانی که بر این موزائیک ها می بارد، آن ها را خیس و لغزنده می کند؛ اما فردا که آفتاب بتابد و ابرهای سیاسی کنار بروند، موزائیک ها باز هم خشک می شوند و چین همان چین است. مردم می توانند به سهولت ایدئولوژی و ارزش های سیاسی خود را تغییر دهند. کمونیست ها به ضد

کمونیست‌های دو آتش؛ لیبرال دموکرات‌ها به مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌ها نیز به کاپیتالیست‌ها تبدیل شدند... نخبگان کمونیستی در سراسر جهان کمونیستی پیشین در دهه ۹۰ بدون اینکه هویت‌های خود را به عنوان مجارستانی، لهستانی یا اکراینی کنار بگذارند، خود را مجدداً به عنوان دموکرات‌های لیبرال، حامیان بازار آزاد یا ملی‌گرایان دو آتش تعریف کردند.

هرچند کمونیسم توانست مردمی با فرهنگ، زبان، دین، قومیت و حتی تاریخ متفاوت را موقتاً با هم متحد کند؛ همچون مورد اتحاد جماهیر شوروی و برعکس ملت‌های واحد را دو تکه کرد؛ همچون آلمان، کره و حتی یمن. با این همه همچنانکه هانتینگتون به درستی اشاره می‌کند این موضوع نتیجه اجبار بود و زمانی که جنگ سرد به پایان رسید همه آن‌ها ناپدید شدند و به جای آن‌ها کشورهایی پدید آمدند که خود را به لحاظ ملیت، فرهنگ و قومیت تعریف می‌کنند. لذا شش عنصر غیر سیاسی هویت دارای اصالت و ماندگاری به مراتب بیشتری هستند.

پدیده مرزهای ناپیدای هویت

پس اصطلاح مرزهای ناپیدای هویت، اصطلاحی است برای توصیف یک وضعیت خاص که میان دو کشور هم مرز ممکن است وجود داشته باشد. این وضعیت زمانی پدید می‌آید که میان دو کشور مرز سیاسی وجود دارد؛ اما هیچ مرز نژادی و قومی، مرز تاریخی، مرز فرهنگی، مرز دینی و مذهبی و مرز زبانی قاطعی مردمان دو سوی مرز سیاسی را از هم متمایز نمی‌کند. حتی هیچ تمایز سرزمینی و جغرافیایی آشکار و تعیین‌کننده‌ای نیز نمی‌توان در دو سوی مرزهای سیاسی تمیز داد. این وضعیت یک دوگانگی در هویت مردمان دو سوی مرز سیاسی پدید می‌آورد. در وضعیتی که مرزهای ناپیدای هویت وجود دارد، مردمان دو سوی مرز سیاسی در دو کشور با حاکمیت و نظام سیاسی و ساختار و نهادها و چه بسا ارزش‌ها و ایدئولوژی سیاسی متفاوت (و نه لزوماً متعارض) زندگی می‌کنند و این موضوع باعث می‌شود که آنان دارای دو هویت سیاسی متفاوت در دو سوی مرزهای سیاسی دو کشور باشند؛ اما پارامترهای غیرسیاسی هویت یعنی زبان، دین و مذهب، قوم و نژاد، تاریخ، فرهنگ و سرزمین که هویت غیرسیاسی آنان را می‌سازند از نوعی همگنی برخوردارند به گونه‌ای که نمی‌توان درست متطبق با مرزهای سیاسی، مرزهای قاطعی براساس هویت غیرسیاسی میان دو کشور ترسیم نمود؛ یعنی هویت غیرسیاسی یا کلاسیک در دو سوی مرزهای سیاسی مشترک و همگن است.

هیچ لزومی ندارد که همگنی فوق در هر شش پارامتر هویت غیرسیاسی وجود داشته باشد چه بسا مردم دو سوی مرز سیاسی در یک یا دو پارامتر هویت غیرسیاسی فاقد اشتراک باشند؛ اما بسیار مهم است که این عدم اشتراک به آنچنان افتراقی نینجامد که نتوان هویت غیر سیاسی آنان را یکسان دانست. در این میان همگنی زبانی بسیار مهم و تعیین کننده است. مذهب می تواند بسیار تعیین کننده باشد به شرطی که نوعی مدارای دینی و یا میزانی از پذیرش سکولاریسم نقش آن را کمرنگ نکرده باشد. فرهنگ مشترک عامل مهمی است ولی فرهنگ در بستر زمان دگرگون می شود. می توان پارامترهای فرهنگی مشترک را به مرور زمان ایجاد کرد. با تحریف تاریخ می توان نوعی تاریخ مشترک برای مردمان دو سوی مرزهای سیاسی پدید آورد گرچه حقیقت تاریخی چنین اشتراکی را به یاد نداشته باشد. به همین سان با دستکاری حقایق تاریخی می توان سرزمین مشترک و نژاد و قومیتی مشترک را نیز به تصویر کشید. زبان مشترک خود به ایجاد تصویری در میان ناظران خارجی و احساسی در میان مردمان دو سوی مرز یاری می رساند که فرهنگ، تاریخ و نژاد و قومیت همگنی هم وجود دارد و یک سرزمین مشترک که فراتر از مرزهای سیاسی این مردمان را در خود جای داده است. مرزهای ایران و جمهوری آذربایجان رami توان یک نمونه کلاسیک از مرزهای ناپیدای هویت بشمار آورد. رود ارس یک مرزسیاسی و بین المللی به رسمیت شناخته شده میان جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان است. مرزی که هویت سیاسی مردمان شمال رود ارس (ترکی آذربایجانی) را از مردمان جنوب رود ارس (ایرانی) جدا می کند. اما آیا این مرزها، مرزهای هویت غیر سیاسی یا هویت کلاسیک نیز هستند؟ هرگز؛ مردم دردوسوی این رودخانه دارای همگنی و اشتراک در پارامترهای غیر سیاسی یا کلاسیک هویت هستند. به ویژه زبان ترکی آذربایجانی آنها را به هم پیوند داده است. بیشترشان شیعه مذهبند و در نود سال گذشته همواره این حس به آنها القاء شده است که دارای فرهنگ، تاریخ و قومیت هستند و سرزمین یکپارچه شان آذربایجان بزرگ، در جنگهای ایران و روس دوباره شده است و مجدداً آذربایجان به ایران متحد می شود.

مرزهای ناپیدای هویت تهدیدی علیه تمامیت ارضی کشورها

آیا هر کجا که میان دو کشور مرزهای ناپیدای هویت وجود داشته باشد، تهدیدی علیه تمامیت ارضی یکی از آن دو وجود خواهد داشت؟ پاسخ به این پرسش منفی است. میان فرانسه و بلژیک مرزهای ناپیدای هویت وجود دارد. در مرزهای دو کشور مردمانی زندگی می کنند که هویت غیر

سیاسی یکسانی دارند. همه آن‌ها کاتولیک و فرانسوی زبان هستند. دیگر پارامترهای هویتی تمایزی میان آن‌ها پدید نمی‌آورد. در دو سوی مرزهای بلژیک و فرانسه مردم تنها با پارامتر سیاسی هویت از هم متمایز می‌شوند. آن‌ها تابعان دو نظام سیاسی گوناگون هستند. چه چیز باعث می‌شود که این دو کشور تهدیدی برای تمامیت ارضی یکدیگر از این رهگذر ایجاد نکنند؟

هویت حاکم و کلان در هر دو کشور فرانسه و بلژیک هویت فرانسوی است. تصور کنید که هویت‌های حاکم در دو کشور متعارض می‌بودند. اگر فلااندرها که به زبانی از خانواده ژرمنی سخن می‌گویند هویت حاکم و کلان در بلژیک بودند (اکنون فلااندرها گرچه در حال تبدیل شدن به اکثریت هستند؛ اما هویت کلان بلژیک هنوز فرانسوی است)، در آن صورت هویت فرانسوی و هویت فلااندر در تعارض بودند و در این میان اقلیت فرانسوی زبان بلژیک درست در کنار مرزهای فرانسه، تمامیت ارضی بلژیک را از سوی فرانسه تهدید می‌کرد. البته این تنها یک پندار باقی‌مبنی بر فرضیات نیست. تاریخ درستی این فرضیات را تأیید می‌کند. پیش از آنکه کشور بلژیک در سده نوزدهم میلادی پدید آید، فرانسه با هلند همسایه بود سرزمینی که امروز بلژیک نامیده می‌شود بخشی از پادشاهی هلند به شمار می‌رفت؛ اما همواره یک مشکل وجود داشت. ساکنان بلزهای جنوب هلند، در کنار مرزهای فرانسه اغلب فرانسوی زبان و کاتولیک بودند و بنابراین سلطه سیاسی هلندی‌های پروتستان برای آنکه آنان خود را هلندی بدانند کافی نبود. آنان گرایشی به سوی فرانسه داشتند و فرانسه نیز در سودای دست‌اندازی به این بخش از خاک هلند بود؛ اما مقتضیات سیاست جهانی اجازه چنین کاری را به فرانسه نمی‌داد به ویژه بریتانیا سخت مخالف این قضیه بود با این همه زمانی که دیگر نمی‌شد خواست مردم بلژیک را نادیده گرفت فرانسه در ۱۸۳۲ با اعزام نیرویی اندک استقلال آنجا را تأمین کرد (فیشر، ۱۳۴۶: ۱۴۳). در برابر انگلستان مانع از الحاق بلژیک به فرانسه شد و استقلال و بی‌طرفی آن کشور را تضمین کرد (۱۸۳۹).

تمامیت ارضی هلند آشکارا نقض شده بود. کشور نوین هرچند به علت مخالفت انگلستان به کام فرانسه نیفتاد؛ اما فرانسه نیز از اینکه هم‌زبانانش کشوری نوین پدید آورده‌اند و از اینکه جهان فرانسوی اکنون دارای دو کشور است خشنود بود. فرانسه و بلژیک می‌توانستند سال‌ها با تکیه بر اشتراکات خود در زمینه هویت، به نوعی از هماهنگی منافع برسند که تا امروز نیز چنین بوده است به همین سان میان آلمان و اتریش، آلمان و سوئیس و اتریش و سوئیس نیز زمینه‌های بسیاری برای پیدایش مرزهای ناپیدای هویت وجود داشته و دارد؛ اما از آنجایی که هویت‌های متعارض میان کشورهای فوق وجود نداشته است تمامیت ارضی هیچ یک توسط دیگری به صورت تاریخی،

منظم و پی در پی و گریز ناپذیر مورد تهدید قرار نگرفته است. به طور معمول اشتراکات هویتی زمانی که به صورت کلان میان دو کشور وجود دارد به نوعی تفاهم و هماهنگی در منافع نزدیک می‌شوند مگر اینکه تعارضات عمیق ایدئولوژیک میان آنان جدایی و یا حتی دشمنی ایجاد کند که آن هم پدیده‌ای گذرا و ناپایدار است. دو آلمان و دو یمن نمود چنین واقعیتی بودند.

موارد پیش گفته نشان داده‌اند، هماهنگی در منافع ممکن است تا بدانجا پیش برود که به اتحاد دو کشور بینجامد. پس کمترین اثر مرزهای ناپیدای هویت در زمانیکه تعارضی در هویت کلان دو کشور نیست و تعارضات ایدئولوژیک هم وجود ندارد، مرزهایی آرام و بدون مناقشه است. بیشترین اثر آن و در اوج می‌تواند اتحاد دو مجموعه باشد.

مرزهای کانادا و ایالات متحده، مرزهای سوئیس و آلمان و اتریش و سوئیس همواره آرام، بدون مناقشه و مرزهایی برای صلح بوده‌اند همچنان که مرزهای فرانسه و بلژیک هم از چنین ویژگی برخوردار بوده‌اند. پس از جار و جنجال‌های دهه ۱۸۶۰ که در جریان آن پروسی‌های پروتستان نقش برادر بزرگ‌تر از سوی اتریش کاتولیک را رد کردند که سرانجام به جنگ ۱۸۶۴ میان دو کشور انجامید و با کم‌رنگ شدن روز افزون اختلافات مذهبی میان آلمان متحد که دارای ایالات کاتولیک نشینی چون باواریا بود و اتریش که بیش از هر چیز بر میراث آلمانی خود تکیه می‌کرد، چنان هماهنگی منافع میان این دو پدید آمد که در دو جنگ جهانی دوش به دوش هم وارد کارزار شدند. این هماهنگی منافع در پایان جنگ اول جهانی تا آن اندازه آشکار بود که مردم اتریش و آلمان خواهان اتحاد با یکدیگر بودند؛ اما پیمان سن ژرمن اتریشی‌ها را از این کار بازداشت. گرچه بروز مناقشات ایدئولوژیک میان آلمان نازی و اتریش که در سال‌های دهه ۱۹۳۰ به دست عناصر کاتولیک مآب افتاده بود به لشکرکشی آلمان در ۱۹۳۸ انجامید؛ اما آنشلوسی که هیتلر اصالتاً اتریشی برای مردم آن سرزمین به ارمغان آورد مورد تأیید هم آلمان‌ها و هم اتریشی‌ها بود. در عوض مرزهای آلمان و لهستان و آلمان و چک اسلواکی در سیلزی، دانتزیک، پومرانی و سودت که اقلیت آلمانی داشتند در سال‌های ۱۹۳۹-۱۹۱۸ آستان چنان تنش‌هایی بود که سرانجام به مناقشاتی در مقیاس جهانی انجامید. مورد دیگر مرزهای فرانسه و آلمان است. آلزاس و لورن میان دو کشور زمینه ساز مناقشه‌ای دیرپای بوده و از سال ۱۸۷۰ تا پس از جنگ دوم جهانی چهار بار دست به دست شده است. در هر سه مورد فوق مرزهای ناپیدای هویت میان کشورها وجود داشت و در هر سه مورد میان دو کشور هویت‌های کلان متعارض وجود داشته است. هویت فرانسوی در برابر هویت آلمانی، هویت لهستانی در برابر هویت آلمانی و سرانجام هویت چک در

برابر هویت آلمانی. دو هویت اسلاو و یک هویت لاتین در برابر یک هویت توتونی. مناقشه میان اتریش - مجارستان و صربستان بر سر بوسنی هرزه گوین که سرانجام به جنگ اول جهانی انجامید نیز نمونه‌ای بس گویا است. این حقیقت که اکثریت بوسنی‌ها در قرن نوزدهم صرب بودند. اما کنفرانس برلین آن سرزمین را به اتریش - مجارستان واگذار کرد و این حقیقت که میان هویت صرب‌ها که اسلاوهای ارتدوکسی بودند و اتریشی‌ها که کاتولیک و ژرمن بودند تعارض هویتی آشکاری وجود داشت، مرزهای ناپیدای هویت میان پادشاهی صربستان و امپراتوری اتریش - مجارستان را به موضوعی همیشگی برای مناقشه بدل نموده بود. مرزهای آلمان و لهستان پیش از جنگ دوم جهانی نمونه‌ای گویا از مرزهای ناپیدای هویت، میان دو کشور بود که به موجب ورسای پدید آمده بود. در آن سوی مرزهای سیاسی آلمان در داننتریک (گدانسک کنونی)، در سیلزی و در پومرانی میلیون‌ها آلمانی در حیطه سیاسی لهستان زندگی می‌کردند. پس از جنگ با اخراج آلمان‌ها به آن سوی مرزهای سیاسی نوین، پیدایی پدید آمد.

۱- پیش از جنگ جهانی دوم: مرزهای هویت کلاسیک \neq مرزهای سیاسی

هویت کلان آلمانی

مرزهای ناپیدای هویت مرزهای سیاسی و بین‌المللی

گسترش هویت آلمانی در قلمرو سیاسی لهستان

مرزهای هویت غیر سیاسی یا کلاسیک مرزهای سیاسی

هویت کلان لهستانی

۲- پس از جنگ جهانی دوم: مرزهای هویت کلاسیک = مرزهای سیاسی

هویت آلمانی

خط اُدرناپسه

مرزهای هویت کلاسیک مرزهای سیاسی و بین‌المللی

هویت لهستانی

همین وضعیت در مرزهای آلمان و چک اسلواکی پیش و پس از جنگ دوم جهانی در ناحیه سودت وجود داشت. هم لهستان و هم چک اسلواکی چاره کار را در اخراج میلیون‌ها آلمانی دیدند بدین سان مرزهای نوین پس از جنگ پدید آمدند که هم مرز سیاسی و بین‌المللی بودند و هم مرز هویت کلاسیک؛ بنابراین پدیده‌ای به نام مرزهای ناپیدای هویت میان آلمان و لهستان و آلمان و چک اسلواکی دیگر وجود ندارد. پس مرزهای ناپیدای هویت میان دو کشور زمانی

می‌توانند زمینه ساز مناقشه و تنش شوند که دو کشور در سطح کلان دارای هویت‌های متعارض باشند. این تنش از نوعی است که تمامیت ارضی یک یا هر دو کشور را تهدید می‌کند.

کشور تهدید کننده و کشور تهدید شونده

اکنون باید به یک پرسش بسیار مهم دیگر پاسخ گفت و آن اینکه زمانی که میان دو کشور مرزهای ناپیدای هویت وجود دارد، تهدید تمامیت ارضی متوجه کدام یک از دو کشور است؟ آیا این تهدید می‌تواند متوجه هر دو کشور باشد؟

یک بار دیگر فرضیات مرور می‌شود. نخست اینکه میان دو کشور مرز سیاسی روشن و مشخصی وجود دارد که البته ممکن است تنها یک خط فرضی باشد همچون خط دیوراند میان پاکستان و افغانستان یا یک مرز طبیعی هم باشد همچون رود ارس میان ایران و آذربایجان و یا رود اترک میان ایران و ترکمنستان، دوم اینکه در دو سوی مرز سیاسی پارامترهای هویت غیر سیاسی تمایزی میان مردمان دو سوی مرز سیاسی پدید نمی‌آورند بر عکس نوعی همگنی و اشتراک را تداعی کنند. نتیجه آنکه هویت سیاسی در دو سوی مرزهای سیاسی متفاوت اما هویت ناشی از پارامترهای غیر سیاسی یکسان هستند. به زبان ساده‌تر تنها سیاست و الزامات آن است که مردمان دو سوی مرز را از هم جدا می‌کند. اگر این یکسانی به کل دو کشور گسترش یابد وضعیتی مانند آنچه میان آلمان غربی و شرقی یا یمن شمالی و جنوبی وجود داشت یا اکنون میان کره شمالی و جنوبی و چین و تایوان وجود دارد، پدید خواهد آمد. در همه این موارد اگر عنصر سیاست حذف شود تنها یک کشور وجود خواهد داشت. هر دو کشور واجد هویت غیر سیاسی یکسانی هستند. هر دو کشور خود را نماینده واقعی هویت کلانی می‌دانند که مورد تأیید مردمان دو سوی مرز است. هم آلمان شرقی و هم آلمان غربی خود را نماینده راستین آلمان‌ها و هویت آلمانی می‌دانستند. اگر آلمان غربی در این کشاکش برنده شد و شرقی‌ها به الحاق تن در دادند بدین سبب بود که با آشکار شدن ناتوانی سیاسی - اقتصادی اندیشه‌های مارکسیستی، و برتری سیاسی - اقتصادی روز افزون آلمان فدرال، این غربی‌ها بودند که می‌توانستند مدعی نمایندگی واقعی هویت آلمانی باشند نه شرقی‌ها.

در مورد یمن جنوبی و شمالی هم دقیقاً همین گونه شد. در یک کشاکش بر سر نمایندگی هویت یمنی، شمالی‌ها که توان سیاسی - اقتصادی فزون‌تری داشتند برنده شدند در هر دو مورد

آشکار شدن نشانه‌های فروپاشی نظام سیاسی - اقتصادی مبتنی بر الگوی شوروی همچون تیر خلاصی بود که مرگ را برای تابعان آن‌ها به ارمغان آورد. (جعفری ولدانی، ۱۳۸۷: ۶۰)

اگر روزی دو کره متحد شوند بی هیچ تردیدی این کره شمالی است که به کره جنوبی ملحق خواهد شد و نه برعکس؛ مسلم است که در سطح سیاسی کره شمالی توانایی آن را ندارد که مدعی نمایندگی هویت کره‌ای باشد. اگر تاکنون الحاقی صورت نگرفته بدین سبب است که رهبران شمال حفظ قدرت خود را به هر قیمتی حتی تجزیه شبه جزیره کره در دستور کار قرار داده‌اند و گزینه دیگر بحثی در زمینه ناتوانایی سیستم سیاسی - اقتصادی آنان وجود ندارد.

در مورد دو آلمان تازمانی که بحث بر سر اینکه کدام سیستم سیاسی اقتصادی لیاقت رهبری آلمان را دارد، ادامه داشت، وجود دو آلمان امکان پذیر بود. زمانیکه این بحث پایان یافت دیگر دلیلی برای وجود دو آلمان وجود نداشت مگر اینکه سیاست قدرت‌های بزرگ مانعی ایجاد می‌کرد که نکرد.

چین ملی تا دهه ۱۹۷۰ که کرسی نمایندگی چین را در سازمان ملل از دست داد تهدیدی آشکار برای تمامیت ارضی کل چین کمونیست بود. از آن پس این چین کمونیست است که مدعی نمایندگی هویت چینی است و کل حیات سیاسی تایوان را در معرض تهدید قرار داده است. بیهوده نیست که گروهی در تایوان به این اندیشه افتاده‌اند که هویتی مستقل جدای از هویت چین برای خود بسازند و اگر مردم این جزیره نخواهند سیستم سیاسی - اقتصادی خود را کنار بگذارند و سلطه کمونیستی را بپذیرند این گامی است که ناگزیر باید برداشته شود. اگر تایوان در احراز چنین هویتی کامیاب شود در آن صورت اشغال نظامی آن از سوی چین در نزد افکار عمومی جهانی همان اندازه جنایت‌بار و از دیدگاه حقوق و قوانین بین‌الملل غیر قابل قبول خواهد بود که اشغال نظامی مثلاً کره جنوبی یا ویتنام.

میان آمریکا و کانادا هم میزانی از مرزهای ناپیدای هویت وجود دارد؛ اما نه ایالات متحده و نه کانادا هیچ یک تمامیت ارضی یکدیگر را تهدید نمی‌کنند. هر دو کشور در سطح کلان دارای اشتراکاتی در پارامترهای هویت غیر سیاسی هستند. مهمترین آن‌ها هم زبانی است. همچنین در دین و مذهب و فرهنگ نیز زمینه‌های اشتراک وجود دارد. بر پایه همین اشتراکات مرزهای دو کشور همواره مرزهایی آرام بوده است اما کانادا و ایالات متحده هیچ گاه سرزمین مشترکی نبوده‌اند که مقتضیات سیاسی آن‌ها را از هم جدا کرده باشد این دو تاریخ متفاوتی دارند و برخی پارامترهای فرهنگی آن‌ها از هم متفاوت است به همین سبب آنچه میان دو آلمان وجود داشت در

اینجا وجود ندارد. تصور اینکه ایالات متحده به کانادا یا کانادا به ایالات متحده ببیند تصوری دور از ذهن است. تنها چیزی که هست اشتراکاتی است که هماهنگی منافع را میان آنان تسهیل می‌کند (Yaeger, 2004).

سویس نیز در مرزهای خود با اتریش دارای وضعیت مشابهی است. هم زبانی و هم نژادی میزانی از مرزهای ناپیدای هويت را میان کنفدراسیون سویس و دول آلمانی و اتریش در طول تاریخ پدید آورده است که همین موضوع و وجود اشتراکات باعث پدید آمدن مرزهای آرام با این دو کشور شده است اما مذهب پروتستان سویسیها را از همسایگان کاتولیکشان در اتریش و ایالات جنوبی آلمان جدا کرده بود. سرزمین کوهستانی سویس سرزمینی متمایز از جغرافیای پیرامون خود است و فرهنگ خاص و بویژه روح استقلال خواهی سویسی ها پذیرش سلطه هم نژادان ژرمنشان را دشوار می‌کند. بنابراین حتی هیتلر هم در اندیشه الحاق آنجا به آلمان بزرگ نبود.

وضعیتی که بیشتر مورد نظر است وضعیتی است که مرزهای ناپیدای هويت میان دو کشور وجود دارد اما هويت غير سياسی در سطح کلان متعارض است. برای نمونه مرزهای بریتانیا و ایرلند جنوبی در ناحیه اولستر یا ایرلند شمالی دچار پدیده ناپیدایی هويت است بخش بزرگی از مردمان ایرلند شمالی کاتولیک و ایرلندی تبارند و با جنوب احساس هويت مشترک دارند. و در عین حال هويت ایرلندی و هويت بریتانیایی دو هويت متعارض اند. مرزهای سياسی میان بریتانیا و ایرلند جنوبی این دو هويت متعارض را از هم جدا نکرده‌اند بلکه آن سوی مرزهای سياسی، در قلمرو سرزمین بریتانیا بخشی از هويت ایرلندی بر جای مانده است اکنون پرسش این است که چنین وضعیتی برای تمامیت ارضی بریتانیا تهدیدزاست یا ایرلند جنوبی؟

از آنجایی که هويت کلان حاکم در جمهوری ایرلند جنوبی، هويت ایرلندی است در حالی که هويت کلان حاکم در پادشاهی متحد بریتانیایی است و ایرلندی‌های کاتولیک در طول تاریخ همچون اقلیتی به شمار آمده‌اند، بنابراین اینان چشم به سوی جنوب دوخته‌اند. پس این وضعیت همواره تمامیت ارضی بریتانیا را تهدید می‌کند. و این حقیقتی است که پس از استقلال جمهوری ایرلند جنوبی در دهه ۱۹۲۰، همواره بریتانیا با آن روبرو بوده است بریتانیا تنها با دگرگون کردن هويت مردم شمال می‌تواند این معضل را حل کند. حمایت از پروتستان‌های اولستر در همین راستا است (Smith, 1994).

در مرزهای افغانستان و پاکستان نیز همین وضعیت برقرار است. ایالت سرحد شمال غربی ایالتی است پشتون نشین و مردمان آنجا در همه پارامترهای غیر سیاسی هویت با پشتون‌های آن سوی خط مرزی موسوم به دیوراند دارای اشتراکات اساسی هستند. تنها الزامات سیاسی این مردم را در ترکیب دولت نایب‌السلطنه هندوستان و سپس پاکستان قرار داد. از سوی دیگر هویت غالب و حاکم در افغانستان هویت پشتون است در حالیکه در پاکستان نوعی هویت مبتنی بر اسلام وجود دارد که عنصر قومی غالب در آن عنصر قومی پنجابی است نتیجه آنکه مرزهای ناپیدای هویت میان دو کشور تمامیت ارضی پاکستان را تهدید می‌کند. این حقیقت که روابط دو کشور هیچ‌گاه خالی از تنش نبوده و حتی داوودخان ادعای ارضی خود را در دهه ۱۹۷۰ علناً اعلام نمود و اینکه هم اکنون حزب پشتون خواه ملی در پی جدایی از پاکستان است گواه چنین ادعایی است. پاکستان با تأکید بر هویت اسلامی خواهان ایجاد نوعی از هویت است که با هویت پشتون‌های آن سوی مرز متفاوت باشد و تا کنون نیز تنها تکیه بر احساسات مذهبی از طغیان عمومی پشتون‌ها جلوگیری کرده است. اگر حکومت کابل همچنان کمونیستی می‌ماند نگهداشتن میلیون‌ها پشتون در ترکیب پاکستان آسان تر بود تا امروز که هر دو کشور جمهوری اسلامی شده اند.

پاکستان در یک مقطع تاریخی با حمایت از طالبان کوشید تا حکومتی صد در صد مذهبی در افغانستان پدید آورد و سپس با تأکید بر اشتراک در مذهب که قومیت را تحت شعاع قرار می‌داد به ایجاد یک اشتراک هویت در سطح کلان میان دو کشور دست یافته و مرزهای دو کشور را به مرزهایی آرام بدل سازد.

ایران و جمهوری آذربایجان نیز دارای وضعیتی این چنینی هستند رود ارس تنها یک مرز سیاسی و طبیعی است. پروژه‌ای با پیشینه ۹۰ ساله اجرا شده و هنوز هم در حال اجرا است تا احساس وجود یک هویت مشترک در دو سوی ارس را هم در مردم جمهوری آذربایجان و هم در مردم آذربایجان راستین در ایران پدید آورد. و از آن فراتر در نزد جهانیان نیز چنین تصویری را پدید آورد. چنین مرزهای ناپیدایی در آذربایجان تمامیت ارضی ایران را تهدید می‌کند.

همانند چنین وضعیتی در اکران هم وجود دارد. نه تنها در شبه جزیره کریمه که ۷۰ درصد مردم آنجا روسی زبان هستند و در ماه مه ۱۹۹۲ مجلس آن به استقلال از اکران رای داد (هر چند تحت فشار اکران رأی خود را لغو کرد) بلکه در کل مناطق شرقی اکران روس‌ها اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند. برخی معتقدند که نفوذ فرهنگی روسیه و ریشه‌های زبانی مردم شرق اکران می‌تواند زمینه حمایت و تعلق خاطر به روسیه باشد. هر چند ویکتور یانکویچ نخست

وزیرپیشین و روسی تبار اکراین چنین چیزی را منکر می‌شود؛ اما یک ژنرال روسی سخنان روشنگرانه‌تری بر زبان رانده است: شرق اکراین پنج، ده یا پانزده سال دیگر به سوی ما بازمی‌گردد، بخش غربی هم برود به جهنم؛ (هانتینگتون، ۱۳۷۸: ۲۶۷)

انواع مرزهای ناپیدای هویت

۱- مرزهای ناپیدای هویت همراه با هویت‌های کلان مشابه و عدم تعارض نظام‌های سیاسی:

هویت کلان A

کشور شماره ۱

مرزهای ناپیدای هویت

نبود مرزهای هویت کلاسیک — . — . — . — . — . — مرزهای سیاسی و بین‌المللی

هویت کلان A' (پریم)

کشور شماره ۲

گرچه مرزهای ناپیدای هویت وجود دارد؛ اما وجود هویت کلان مشابه و عدم تعارض نظام‌های سیاسی باعث می‌شود که مرزهای ناپیدای هویت مرزهایی برای صلح باشد. نمونه‌ها: ایالات متحده آمریکا- کانادا و آلمان- اتریش. چنین صلحی معمولاً مبتنی بر اشتراک منافع است.

۲- مرزهای ناپیدای هویت همراه با هویت کلان واحد اما نظام‌های سیاسی متعارض:

هویت کلان A

کشور شماره ۱

مرزهای ناپیدای هویت

نبود مرزهای هویت کلاسیک — . — . — . — . — مرزهای سیاسی و بین‌المللی

هویت کلان A

کشور شماره ۲

موجودیت کشوری که ضعیف‌تر باشد در معرض تهدید است. البته همین تعارض نظام سیاسی می‌تواند دلیلی برای ماندن باشد و با فروپاشی نظام سیاسی متعارض منطبق وجود دو کشور تضعیف می‌شود نمونه‌ها: آلمان غربی- آلمان شرقی، یمن شمالی- یمن جنوبی، کره جنوبی- کره شمالی و سرانجام جمهوری خلق چین- جمهوری چین ملی (تایوان)

۳- مرزهای ناپیدای هویت همراه با هویت‌های کلان متعارض:

هویت کلان A

کشور شماره ۱ = کشور تهدید کننده

مرزهای ناپیدای هویت

نبود مرزهای هویت کلاسیک مرزهای سیاسی و بین‌المللی

گسترش هویت A در قلمرو سیاسی کشور شماره ۲

..... مرزهای هویت کلاسیک

هویت کلان B

کشور شماره ۲ = کشور تهدید شونده

در این وضعیت کشور شماره یک که گستره هویتی آن به درون قلمرو کشور شماره دو امتداد یافته است نقش کشور تهدید کننده را خواهد داشت و کشور شماره دو که نتوانسته گستره هویتی کلاسیک خود را تا مرزهای سیاسی و بین‌المللی گسترش دهد نقش کشور تهدید شونده را بازی خواهد کرد. موضوع تهدید تمامیت ارضی کشور تهدید شونده است.

منطقه تهدید آن بخشی از قلمرو سیاسی کشور تهدید شونده خواهد بود که ما بین مرزهای سیاسی و بین‌المللی و مرزهای هویت کلاسیک محصور شده است.

نمونه‌ها: ایران- جمهوری آذربایجان، جمهوری آذربایجان کشور تهدید کننده و ایران کشور تهدید شونده و استان‌های آذری زبان ایران منطقه تهدید هستند.
هند- پاکستان، پاکستان کشور تهدید کننده و هند کشور تهدید شونده و کشمیر منطقه تهدید است.

ایران- عراق، برای سال‌های متمادی عراق کشور تهدید کننده و ایران کشور تهدید شونده و خوزستان منطقه تهدید بود. صربستان- آلبانی، آلبانی کشور تهدید کننده و صربستان کشور تهدید شونده و کوزوو منطقه تهدید بود.

مرزهای ناپیدای هویت تمامیت ارضی کشور تهدید شونده را تهدید می‌کنند. در یک جمع بندی می‌توان گفت وجود مرزهای ناپیدای هویت در این وضعیت سوم به خودی خود تنها بسترهای بالقوه تهدید را فراهم می‌کند اما چون آتشفشانی خاموش یا یک گسل غیر فعال که ممکن است روزی فعال شوند تهدیدزا خواهند بود. برای نمونه مرزهای ناپیدای هویت میان ایران

و جمهوری آذربایجان در عمل تمامیت ارضی ما را تهدید کرده‌اند اما مرزهای ناپیدای هویت میان ایران و ترکمنستان تاکنون تنها یک آتشفشان خاموش بوده‌اند.

۴- مرزهای ناپیدای هویت که بر اثر وجود هویت سوم پدید می‌آیند:

کشور شماره ۱

هویت کلان A

..... مرزهای هویت کلاسیک C

هویت C

مرزهای ناپیدای هویت

نبرد مرزهای هویت کلاسیک مرزهای سیاسی و بین‌المللی

هویت C

..... مرزهای هویت کلاسیک C

کشور شماره ۲

هویت کلان B

نوع دیگری از مرزهای ناپیدای هویت زمانی پدید می‌آید که یک هویت قومی در دو سوی مرزهای سیاسی دو کشور پراکنده می‌شوند و این هویت متفاوت از هویت کلان هر دو کشور است. میلیون‌ها کرد در دو سوی مرزهای ترکیه و عراق زندگی می‌کنند، مرزهای سیاسی آن‌ها را از هم جدا می‌کنند اما هویت آن‌ها با پارامترهای غیر سیاسی یکسان است با این همه ترکیه دارای هویت ترکی و عراق دارای هویت عربی است. هویت کردی هویتی از نوع سوم است. وجود هویت بلوچی در مرزهای ایران - پاکستان و هویت باسک در مرزهای فرانسه - اسپانیا نیز نمونه چنین وضعیتی است. معمولاً در این وضعیت دو کشور منافع مشترکی در سرکوب هویت سوم می‌یابند در این نوع از مرزهای ناپیدای هویت، قومی که ایجاد کننده چنین وضعیتی است فاقد یک دولت است پس هنوز به ملت بدل نشده و در مرحله قومیت است. در این حالت محدودیت‌های بیشتری بر این قوم اعمال می‌شود و هر دو کشوری که دچار چنین وضعیتی هستند منافع مشترکی در سرکوب حرکت‌های تجزیه طلبانه در دو سوی مرزهای خود می‌بینند. در واقع چنین مرزهایی تمامیت ارضی هر دو کشور را تهدید می‌کند. همچنانکه کابوس کردستان بزرگ چهار کشور ایران، عراق، ترکیه و سوریه را همواره آزار می‌دهد و چهار کشور در بسیاری موارد منافع مشترکی را در سرکوب جنبش‌های کردی احساس کرده‌اند.

همچنین ایران و پاکستان در دهه ۱۹۷۰ در سرکوب جنبش جدایی خواهانه بلوچ‌ها همداستان شدند. (جعفری ولدانی، ۱۳۷۶: ۴۰۷) اما اگر یکی از این دو بخواهد نقش حامی را برای هویت C بازی کند چیزی شبیه به وضعیت شماره ۳ پدید خواهد آمد. روسیه چنین نقشی را برای اوستی بازی کرده و اوستیای جنوبی در گرجستان خواهان الحاق به اوستیای شمالی در فدراسیون روسیه است. همین نقش را اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در آذربایجان بازی کرد تا بتواند مناطق آذری ایران را به خود ملحق کند. چه بسار روزی کسانی در پاکستان بخواهند در نقش حامی هویت بلوچی عمل کنند یا برعکس در ایران گروهی به این اندیشه بیفتند. چه دولتی می‌تواند در نقش حامی ظاهر شود؟ دولتی که دارای اشتراک‌های بیشتری با هویت C باشد و یا امتیازها و آزادی‌های بیشتری به هویت C بدهد. برای نمونه تامیل‌های هند و مذهب احساس نزدیکی عمیقی با هند دارند اما روابط آن‌ها با سینهالی‌های بودایی همواره خصمانه بوده است. روس‌ها نیز با تأسیس جمهوری خود مختار اوستیای شمالی نقش حامی را برای اوست‌ها بازی کردند، آن‌ها در دوران اتحاد جماهیر شوروی همین کار را درباره آذری‌ها انجام دادند. در اینجا مفهومی نوین پدید می‌آید که دولت واره نام گرفته است که منظور از آن چیزی برابر یا همانند ایالت‌های فدرال است که آزادی‌ها و امتیازهایی در اختیار هویت C قرار می‌دهند که در آن سوی مرزها یعنی در کشور تهدید شونده وجود ندارد دولت واره‌ها به تبدیل هویت قومی به هویت ملی و یا بدل شدن قوم به ملت یاری می‌رسانند و نماد واقعی آزادی‌هایی هستند که در کشور حامی وجود دارد اما در کشور تهدید شونده وجود ندارد. جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی یک دولت واره بود که آذری‌ها با مقایسه وجود آن در شمال ارس احساس می‌کردند آزادی‌های بیشتری برای قوم آذری در آنجا مهیاست. دولت ایالتی تامیل نادو و دولت ایالتی بلوچستان می‌توانند به تامیل‌های سری لانکا و بلوچ‌های ایران این احساس را منتقل کنند که در هند و پاکستان قوم تامیل یا بلوچ شرایط بهتری دارند. به همین ترتیب پدید آمدن دولت واره اقلیم کردستان در عراق می‌تواند ترکیه، ایران و سوریه را در وضعیت بغرنج‌تری قرار می‌دهد.

شاخص‌های تهدید تمامیت ارضی

پس از توصیف مرزهای ناپیدای هویت گفته شد که معمولاً در یک سوی چنین مرزهایی کشوری که تمامیت ارضی آن در معرض تهدید است قرار دارد که کشور تهدید شونده نامیده شده و در سوی دیگر کشوری است که تهدیدی برای تمامیت ارضی کشور نخست به شمار

می‌رود و کشور تهدیدکننده نام گرفته است. اما همچنین یادآوری شد که وجود چنین مرزهایی به خودی خود تهدیدزا نیست و شرط اولیه آن وجود هویت‌های کلان یا حاکم متعارض در دو کشور است. اگر چنین تعارضی وجود نداشته باشد، ناپیدایی اغلب به پدید آمدن مرزهایی آرام می‌انجامد؛ اما وجود مرزهای ناپیدای هویت همراه با وجود هویت‌های کلان متعارض در دو سوی مرزهای بین‌المللی تنها بسترهای لازم برای تهدید تمامیت ارضی کشور تهدید شونده را فراهم می‌کند و شرط کافی برای اینکه این تهدید به صورت بالفعل درآید بستگی به عوامل دیگری دارد. در واقع در بخش دوم نظریه که مربوط به تمامیت ارضی کشور تهدید شونده می‌شود باید به این پرسش پاسخ داد که براساس چه شاخص‌هایی می‌توان تهدیدی را که از سوی کشور تهدید کننده بر اثر پدیده مرزهای ناپیدای هویت متوجه تمامیت ارضی کشور تهدید شونده است، تشخیص داد؟

برای تشخیص اینکه تهدید تمامیت ارضی کشور تهدید شونده به صورت بالفعل در آمده است یا نه، پنج شاخص تعیین شده است:

۱. بستر سازی فرهنگی- ادبی و تحریف تاریخ

۲. وجود پیشینه‌های تاریخی تهدید

۳. وجود تهدیدهای سیاسی

۴. تجزیه طلبان داخلی

۵. هواداران الحاق در کشور تهدیدکننده

۱. بستر سازی فرهنگی- ادبی و تحریف تاریخ

در چارچوب نظریه مرزهای ناپیدای هویت برای تهدید تمامیت ارضی کشور تهدید شونده لازم و ضروری است که کشور تهدید کننده دست به اقداماتی اساسی در زمینه بستر سازی فرهنگی- ادبی و تاریخی بزند تا زمینه‌های بالقوه تهدید را به زمینه‌هایی بالفعل بدل نماید.

اگر حقایق مسلم تاریخی در تعارض با اهداف کشور تهدید کننده باشند آنگاه ابزارهای نام تحریف تاریخ بکار خواهد رفت و از آنجایی که ایران ریشه‌های تاریخی ژرفی در سنجش با همسایگان نوپای خود دارد بارها با پدیده تحریف تاریخ از سوی آن‌ها مواجه شده که نمایان‌ترین آن درباره خلیج فارس و از سوی کشورهای عربی بوده است. (جعفری ولدانی، ۱۳۷۶: ۴۰۴-۳۹۹) بستر سازی فرهنگی- ادبی و تحریف تاریخ با چه ابزاری دنبال می‌شود؟ ابزار این کار طیف

متوعی از چاپ نقشه‌های جعلی گرفته تا نوشتن کتاب‌هایی که به تحریف تاریخ می‌پردازند و از شعر و رمان و موسیقی تا فیلم و تبلیغات در سطح جامعه و حتی در سطح بین‌المللی را در برمی‌گیرد. حتی فراتر از آن ممکن است دامنه این فعالیت به درون کشور تهدیدشونده هم گسترش یابد. بستر سازی فرهنگی - ادبی و تحریف تاریخ سه کارکرد اصلی را دارا خواهد بود:

۱. برای مردم کشور تهدیدکننده نقش توجیه‌کنندگی دارد تا با اقداماتی که کشورشان در راستای تهدید تمامیت ارضی کشور تهدید شونده انجام می‌دهد همراهی کنند؛

۲. در سطح بین‌المللی نوعی همدردی و حمایت و پرستیژ بر حق بودن برای کشور تهدیدکننده به همراه می‌آورد؛

۳. از همه مهمتر اینکه اقلیتی که قرار است از کشور تهدید شونده منفک شوند و به کشور تهدیدکننده بپیوندند در سایه چنین بستر سازی‌هایی است که به یک احساس هویت مشترک و همگن با کشور تهدیدکننده و تعارض با هویت کشور تهدید شونده می‌رسند. و این پدیده همان چیزی است که تهدید تمامیت ارضی را برای کشور تهدید شونده به ارمغان می‌آورد.

۲. وجود پیشینه‌های تاریخی تهدید

وجود پیشینه‌های تاریخی تهدید علیه تمامیت ارضی کشور تهدیدشونده که از ناحیه مرزهای ناپیدای هویت پدید آمده باشد از سویی نشان می‌دهد چنین تهدیدهایی برخاسته از پنداربافی و بدبینی‌های سیاسی نیست و از سوی دیگر گواهی بر این دارد که چنین تهدیدهایی توان بیرون آمدن از حالت بالقوه و تبدیل به یک تهدید بالفعل را در یک شرایط تاریخی و سیاسی به خصوص دارند. همچنان که مرزهای ناپیدای هویت در خوزستان میان دو کشور ایران و عراق با هویت‌های متعارض ایرانی و عربی سال‌ها به عنوان پتانسیلی بالقوه برای تهدید تمامیت ارضی ایران مطرح بود و سرانجام با کودتای ۱۹۵۸ عبدالکریم قاسم صورتی علنی به خود گرفت و با پیروزی انقلاب اسلامی که با انزوای بین‌المللی ایران و هرج و مرج‌های اوایل انقلاب همراه بود زمینه برای تبدیل تهدید به نقض تمامیت ارضی کشورمان به ویژه در خوزستان فراهم شد. (جعفری ولدانی، ۱۳۸۷: ۷۶-۷۷) از نظر تاریخی، آذربایجان نیز بارها در معرض تهدید بوده است که شدیدترین آن در ۴۶-۱۹۴۵ بود که این ناحیه مدتی از ایران جدا شد. آلتزاس و لورن برای فرانسه، کوزوو برای یوگسلاوی، کشمیر برای هند و اوستیای جنوبی برای گرجستان همین وضعیت را داشته‌اند مورد دیگر قره باغ برای جمهوری آذربایجان است.

۳. وجود تهدیدهای سیاسی

وجود تهدیدهای سیاسی بدین معناست که کشور تهدید کننده دارای جهت گیری های سیاسی به خصوصی است و دست به یک سلسله اقدامات سیاسی زده است که می تواند برای تهدید تمامیت ارضی کشور تهدید شوند مورد بهره برداری قرار گیرد هر چند که به صورت غیر مستقیم باشد. برای نمونه کشور تهدید کننده در پی دستیابی به یک اتحاد استراتژیک با دشمنان کشور تهدید شونده است. نزدیکی روز افزون جمهوری آذربایجان به ایالات متحده و اعمار منطقه ای آن از جمله ترکیه و اسرائیل و کوشش برای عضویت در ناتو آن هم در شرایطی که جمهوری اسلامی ایران به دشمنی با این کشورها شهره است را می توان در این راستا ارزیابی کرد. همچنین امارات متحده عربی در سایه نزدیکی روز افزون به ایالات متحده و همراهی با سیاست های منطقه ای آن کشور و کوشش برای واداشتن کشورهای عربی به ویژه اعضای شورای همکاری خلیج فارس به پشتیبانی از مطالبات ارضی خود در باره جزیره های سه گانه ابوموسی و تنب های کوچک و بزرگ در واقع تهدیدهای سیاسی علیه تمامیت ارضی ایران در خلیج فارس را عینیت بخشیده است. (جعفری ولدانی، ۱۳۸۴)

چنین اقداماتی به ویژه زمانی فاجعه بار خواهد بود که این احتمال قریب الوقوع در نظر گرفته شود که کشور تهدید کننده پاداش همراهی استراتژیک و سیاسی خود با دشمنان کشور تهدید شونده را به صورت مطالبات ارضی طلب کند. بی هیچ تردیدی اگر آلبانی در مدار غرب قرار نگرفته بود و همچون کره شمالی بر ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم خود پای فشرده بود و بر عکس صربستان کنونی و یوگسلاوی پیشین در مدار غرب جای می گرفت، فشارهای فزاینده از سوی غرب برای نقض آشکار تمامیت ارضی صربستان در کوزوو به وقوع نمی پیوست.

افزون بر اقدامات سیاسی، اظهار نظرهای مقامات کشور تهدید کننده نیز ممکن است در راستای تهدید تمامیت ارضی کشور تهدید شونده ارزیابی شوند. این اظهار نظرها گاهی صریح و بی پرده هستند همچون اظهارات قاسم درباره خوزستان و یا اظهارات ایلچی بیگ درباره آذربایجان؛ اما گاهی نیز در لفافه های دیپلماتیک بر زبان می آیند، به زبان بیسمارک مثنی آهنین با دستکش مخملین، همچون دو گل که در سفر به کانادا گفت: زنده باد فرانسه و زنده باد کبک. که البته ناچار شد سفر خود را نیمه کاره بگذارد. در حال حاضر مقامات جمهوری آذربایجان نیز به صورت غیر مستقیم ادعای ارضی خود را درباره آذربایجان مطرح می کنند.

۴. هواداران الحاق در کشور تهدید کننده

وجود هواداران الحاق در کشور تهدید کننده یعنی برای نمونه کسانی که در جمهوری آذربایجان هوادار الحاق آذربایجان راستین که در قلمرو ایران است به آن جمهوری هستند، نشانگر آن است که بستر سازی فرهنگی- ادبی و تاریخی در کشور تهدید کننده به بار نشسته است.

هواداران الحاق ممکن است متعلق به لایه‌های گوناگون جامعه باشند و طیفی وسیع را شامل شوند، در این صورت تهدید شدیدتر و دیر پاتری متوجه تمامیت ارضی کشور تهدید شونده خواهد شد در جمهوری آذربایجان از مردم کوچ و بازار گرفته تا عالی‌ترین سطوح سیاستمداران و از روزنامه نگاران و احزاب تا هنرمندان و روشنفکران همه و همه خواهان الحاق به اصطلاح شمال و جنوب هستند و همین وضعیت در ارمنستان در مورد الحاق قره باغ وجود دارد اما اگر این پدیده منحصر به اندکی از سیاستمداران جاه طلب بود می شد امیدوار بود که با کنار رفتن آنان موضوع منتفی شود.

۵. تجزیه طلبان در کشور تهدید شونده

وجود جریان‌ها و جنبش‌های تجزیه طلب در کشور تهدید شونده نشانه آن است که هویت مردمان منطقه‌ای که دارای مرزهای ناپیدای هویت است روند تعارض با هویت کلان کشور تهدید شونده را آغاز کرده است. شدت فراگیری این تعارض بستگی به شدت و فراگیری جنبش تجزیه طلب دارد. البته وجود جریان‌ها و جنبش‌های تجزیه طلب مرحله خطرناک قضیه است و گرنه همین که جریان‌ها و جنبش‌هایی که خواهان خود مختاری و به کار بردن زبان مادری به جای زبان رسمی هستند پدید آیند به خودی خود باید وجود تهدید بر علیه تمامیت ارضی را حس کرد.

معمولاً در گام اول هیچ جریانی نمی‌پذیرد که تجزیه طلب است چرا که این موضوع با توجه به تقدس خاصی که تاکنون تمامیت ارضی کشور از آن برخوردار بوده همچون یک تابو است.

درخواست برای خود مختاری و آزادی‌های فرهنگی در گام بعدی به درخواست برای جدایی کامل منتهی می‌شود. ارامنه قره باغ، آلبانیایی تبارهای کوزوو و چین‌های روسیه دارای جمهوری‌های خود مختار بودند اما این اندازه برای آنان کافی نبود. جنبش تجزیه طلبی ممکن است به چنان حدی از گسترگی برسد که مهار آن دیگر ممکن نباشد همچون پدیده‌ای که در دهه ۱۹۹۰ در قره باغ رخ داد یا آنچه در اواخر این دهه در کوزوو پدید آمد. اما آنچه در کردستان

ایران و ترکیه دیده می شود محدود به یک جنبش چریکی چون پ-ک-ک و پژاک بوده و فراگیر نشده است.

نقش دولت - ملت‌ها

دولت - ملت‌ها یا آنچنان که در این نظریه ترجیح داده شده است کشورها، هم در پدید آمدن وضعیتی که آن را مرزهای ناپیدای هویت نامیده‌اند، نقش مؤثری دارند و هم بر شدت و ضعف تهدیدی که این وضعیت متوجه تمامیت ارضی کشورها می‌نماید تأثیر می‌گذارند.

اگر این واقعیت پذیرفته شود که کشمکش و توافقات و ملاحظات سیاسی میان کشورهاست که مرزهای سیاسی را به صورتی که امروز وجود دارند ترسیم نموده است، آنگاه بی‌اعتنایی به مسئله هویت در این ترسیم‌ها را که عامل اولیه و اصلی در پدید آمدن مرزهای ناپیدای هویت است، باید گناه کشورها دانست. افزون بر این در بسیاری موارد این کشورها هستند که بنا به مقتضیات سیاسی مورد نظر خودشان بسترهای بالقوه‌ای را که برای ایجاد مرزهای ناپیدای هویت وجود دارد به بسترهایی بالفعل بدل می‌کنند، برای نمونه اتحاد جماهیر شوروی پیشین همه توان خود را بکار گرفت تا رود ارس به یک مرز ناپیدای هویت میان ایران و آن کشور بدل شود و در این راه دست به اقدامات گسترده فرهنگی همراه با جعل تاریخ زد. البته زمینه‌های بالقوه این ناپیدایی از قبل وجود داشت و پیش از روسها، ترکان عثمانی هم با ایجاد جمهوری مساوات آذربایجان درصدد بهره‌برداری از آن برآمده بودند اما بدون اقدامات روس‌ها این آتش زیر خاکستر هرگز زبانه نمی‌کشید.

شدت و ضعف تهدیدی که از این منظر متوجه تمامیت ارضی کشوری می‌شود هم به قدرت سیاسی - نظامی و اقتصادی کشور در معرض تهدید بستگی دارد و هم تابع قدرت کشوری است که نقش حامی تهدید را ایفا می‌کند.

کوزوو نمونه‌ای بسیار جالب برای این بحث است. چند میلیون آلبانیایی در دو سوی مرزهای صربستان امروزی و یوگسلاوی پیشین با آلبانی زندگی می‌کردند و مرزهای ناپیدای هویت را میان دو کشور پدید می‌آوردند. پیش از فروپاشی یوگسلاوی تهدیدی که از این ناحیه متوجه یوگسلاوی بود در کمترین حد خود قرار داشت. یوگسلاوی تیتو از منظر سیاسی و نظامی به شدت نیرومند بود و این در حالی بود که آلبانی انور خوجه فقیرترین و منزوی‌ترین کشور سراسر اروپا به شمار می‌رفت. اما پس از دهه ۱۹۹۰ و با فروپاشی یوگسلاوی مطالبات جدایی خواهانه آلبانیایی‌ها

خطری روز افزون را متوجه تمامیت ارضی بقایای یوگسلاوی متشکل از صربستان و مونته‌نگرو نمود و ضعف نظامی- سیاسی و اقتصادی این کشور زمینه را برای دخالت بین‌المللی به نفع آلبانی تبارها فراهم آورد و امروزه بر خلاف رویه معمول در جهان پس از جنگ دوم جهانی که تمامیت ارضی کشورها را محترم می‌شمرد، حتی شورای امنیت در پی اعطای استقلال به کوزوو بر آمدواین کشور درعمل از صربستان جدا شده است.

به همین سان افزایش روز افزون قدرت سیاسی- نظامی و اقتصادی جمهوری خلق چین، کل حیات سیاسی جمهوری تایوان را که دارای یک نوع مرز ناپیدای هویت با چین است را تهدید می‌کند و این تهدید به مراتب بیش از زمانی است که چین مانو کشوری منزوی و فقیر بوده و ارتشی ناتوان‌تر از امروز داشت.

ایران و جمهوری آذربایجان نیز دارای مرزهای ناپیدای هویت هستند. امروزه این جمهوری کوچک با جمعیت هشت میلیونی خود درحالی که ۲۰ درصد خاکش در اشغال ارمنه است تهدید چندانی برای کشور بزرگ ایران به شمار نمی‌آید اما اگر بهره‌برداری از نفت خزر این کشور را از یک درآمد سرشار نفتی برخوردار کند و با بهره‌گیری از چنین درآمدی به افزایش توان سیاسی- نظامی خود پرداخته و دورنمای یک زندگی مرفه را برای آذری‌های ایران ترسیم کند و به ویژه اگر چنین پدیده‌ای با کاهش روز افزون قدرت سیاسی- نظامی و اقتصادی ایران همراه باشد، آنگاه زنگ‌های خطر برای تمامیت ارضی کشورمان در آذربایجان نواخته خواهد شد.

نقش شرایط بین‌المللی

هم برای کشوری که تمامیت ارضی آن در معرض تهدید است و هم برای کشوری که نقش تهدید کننده را دارد، شرایط بین‌المللی و مقتضیات سیاست جهانی نقشی بسیار تعیین کننده و سرنوشت‌ساز خواهد داشت. اگر آلمان غربی به صرف تکیه بر توانمندی‌های خود در پی اتحاد آلمان بر می‌آمد بی‌گمان راهی دور و درازتر و حتی شاید غیر ممکن در پیش روی داشت اما با افول قدرت شوروی و تغییر فضایی که پس از جنگ دوم تقسیم آلمان را الزامی ساخته بود، اتحاد دو آلمان بسیار آسان‌تر از آنچه پنداشته می‌شد رخ داد. با این همه بهترین گواه تأثیر تعیین کننده شرایط بین‌المللی در رابطه با موضوع مورد بحث بحران آذربایجان در سال‌های ۴۶-۱۹۴۵ است ایران به عنوان کشوری که تمامیت ارضی آن در معرض خطر بود هیچ قدرتی برای مقابله با اتحاد جماهیر شوروی به عنوان کشوری که تمامیت ارضی ایران را تهدید می‌کرد نداشت. رویارویی

یک کشور تحت اشغال و دارای قدرت ناچیز سیاسی، اقتصادی و نظامی با یک ابرقدرت پیروز جنگ دوم جهانی فرجامی جز شکست نمی‌توانست داشته باشد اما مقتضیات حاکم بر سیاست جهانی و شرایط بین‌المللی به گونه‌ای بود که بر طبق آن ایالات متحده به حمایت از تمامیت ارضی ایران در آذربایجان برخاست و این حقیقتی است که هیچ کس تا کنون توان انکار آن را نداشته است. در حالی که در حال حاضر جمهوری اسلامی ایران از نوعی انزوای بین‌المللی رنج می‌برد و همسایگانش نیز بارها در پی بهره‌برداری از چنین وضعیتی بوده‌اند که بدترین آن را در سال‌های نخست انقلاب از سوی عراق دید شد.

نتیجه گیری

در سده بیستم ایدئولوژی‌های سیاسی پر شوری پدیدار شدند که عناصر سنتی هویت را در سایه سنگین خود قرار دادند. مرز دوستی‌ها و دشمنی‌های میان ملل برپایه اشتراک‌ها و تعارض‌های ایدئولوژیک باز تعریف شد. ملت‌هایی چون آلمان، کره، یمن و چین بر اثر تعارضات ایدئولوژیک به دو نیم شدند. اما فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱ زنگ‌ها را برای آغاز پایان این وضعیت به صدا درآورد. ایدئولوژی را که توانی فراتر از تصور به عنصر هفتم هویت داده بود می‌شود مرده به شمار آورد. از این پس عناصر ششگانه غیرسیاسی هویت همچون گذشته ارزش و تأثیرگذاری خود را بازیافته‌اند و تعیین‌کننده دوستی‌ها و دشمنی‌ها خواهند بود. نظریه مرزهای ناپیدای هویت می‌کوشد تا دستکم بخشی از کشمکش میان کشورها را در این شرایط نوین توضیح دهد. اگر میان دو کشوری که دارای هویت‌های کلان متعارض هستند، مرزهای ناپیدای هویت پدیدار شود، آنگاه تمامیت ارضی کشوری که کشور تهدید شونده نامیده شده است به خطر خواهد افتاد. چنین مرزهایی را همه جا می‌توان دید. مرزهای هند و پاکستان در کشمیر، پاکستان و افغانستان در ایالت پشتون نشین سرحد شمالی، ایران با جمهوری آذربایجان و اکراین با روسیه در مناطق شرقی روس زبان و.... گرچه این تهدیدی بالقوه است اما همواره امکان تبدیل به تهدیدی بالفعل را داراست. همگنی نظام‌های سیاسی دو کشور گرچه می‌تواند از شدت آن بکاهد اما هرگز اصل تهدید را از میان نخواهد برد. برای نمونه اختلافات دو پادشاهی ایران و عراق بر سر خوزستان سالها آتش زیر خاکستری بود که سرانجام زیانه کشید. گرچه ایدئولوژی سوسیالیسم سالها بر کشمکش‌های آلبانی، انور خوجه و یوگسلاوی تیتو بر سر کوزوو سرپوش نهاده بود اما با فروپاشی بلوک شرق و در شرایطی که قدرت سیاسی-اقتصادی

یوگسلاوی آنچنان روبه افول نهاد که سرانجام از آن تنها صربستان بی‌جا ماند که گوشه چشمی به روسیه داشت، شرایط بین‌المللی برای نقض تمامیت ارضی آن کشور آنچنان مساعد شد که کوزوو به استقلال دست یافت. کشورهایی که با داشتن مرزهای ناپیدای هویت با همسایگان خود در موقعیت کشور تهدید شونده هستند، دیر یا زود تمامیت ارضی خود را در معرض تهدید و حتی نقض خواهند دید، مگر اینکه هویت کلان خود را تا مرزهای سیاسی و بین‌المللی گسترش داده و هویت کلان متعارض را به آن سوی مرزهای بین‌المللی عقب برانند. گرچه عنصر سیاسی نیز یکی از پارترهای این هویت کلان بوده و هست اما تکیه صرف بر آن و نادیده گرفتن عناصر ششگانه هویت کلاسیک و غیر سیاسی، پیمودن همان راهی است که به فروپاشی شوروی و یوگسلاوی پیشین انجامید. نظریه مرزهای ناپیدای هویت به هیچ وجه نظریه ای جبرگرایانه نیست. اینکه نقض تمامیت ارضی چه زمانی به وقوع خواهد پیوست؟ بستگی به قدرت و خواست کشور تهدید کننده و قدرت کشور تهدید شونده دارد و اینکه شرایط بین‌المللی به نفع کدامیک عمل خواهد کرد. با این نظریه می‌توان به درک بهتری از چگونگی جدایی کوزوو از صربستان و یا اوستیای جنوبی از گرجستان رسید. در عین حال دربردارنده این هشدار نیز هست که تمامیت ارضی بسیاری از کشورهایی که دارای مرزهای ناپیدای هویت با همسایگان خود هستند تا اندازه زیادی در معرض تهدید است.

فهرست منابع

- فارسی

- الطایبی، علی. (۱۳۸۲). **بحران هویت قومی در ایران**، تهران: نشر شادگان.
- باوند، داوود هرمیداس. (۱۳۷۷). چالش های برون مرزی و هویت ایرانی در طول تاریخ، **اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، سال دوازدهم، شماره نهم و دهم.
- تقوی اصل، سید عطا. (۱۳۸۴). **ژئوپلتیک جدید ایران**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۷۶). **بررسی تاریخی اختلافات مرزی ایران و عراق**، چاپ سوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۴). **نگاهی تاریخی به جزایر ایرانی تبت و ابوموسی**، چاپ دوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- جعفری ولدانی، اصغر. (۱۳۸۷). **ژئوپلتیک جدید دریای سرخ و خلیج فارس**، چاپ سوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- جعفری ولدانی، اصغر. (۱۳۷۴). **تحولات مرزها و نقش ژئوپلتیک آن در خلیج فارس**، تهران: نشر قومس.
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۷). **هویت ایرانی خوزستان در گستره تاریخ**، فصلنامه مطالعات ملی، سال نهم، شماره ۳.
- ساقیان، مرضیه. (۱۳۸۱). **جهان ایرانی و توران**، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
- عنایت، حمید. (۱۳۷۲). **اندیشه سیاسی در اسلام معاصر**، ترجمه بهاء الدین **خرمشاهی**، تهران: انتشارات خوارزمی.
- عبدلی، علی. (۱۳۸۵). **گفتگو با دکتر علی عبدلی**، ماهنامه تابش، سال دوم، شماره ۲۲.
- فیشر، هربرت. (۱۳۴۶). **تاریخ اروپا**، کتاب سوم تلاشی برای آزادی، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- مطهری، مرتضی. (۱۳۶۲). خدمات متقابل اسلام و ایران، قم: انتشارات اسلامی.
- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۵). تحول در نظریه های روابط بین المللی، تهران: سمت.
- میرمحمدی، داوود. (۱۳۸۳). هویت ملی در ایران، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- نصری، قدیر. (۱۳۸۷). مبانی هویت ایرانی، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- نقیب زاده، احمد. (۱۳۸۳). تاریخ دیپلماسی و روابط بین الملل، تهران: نشر قومس.
- هانتینگتون، ساموئل. (۱۳۷۸). برخورد تمدن ها و بازسازی نظم جهانی، ترجمه محمد علی حمید رفیعی، تهران: دفتر پژوهش های فرهنگی.
- هانتینگتون، ساموئل. (۱۳۸۴). چالش های هویت در آمریکا، مترجمان محمود رضا گلشن پژوه، حسن سعید کلاهی، عباس کاردان، تهران: موسسه ابرار معاصر تهران.
- هرزیک، ادموند. (۱۳۷۵). ایران و حوزه جنوبی شوروی سابق، ترجمه کامیلیا احتشامی اکبری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

– لاتین

- Carr, E.H.(1964). **The twenty years crisis: 1919-1939**, London: macmillan.
- Ismael, Tarey.(1982). **Iraq and Iran Roots of conflict**, cyracuse: cyracuse University Press.
- Day, Alen.(1987).**Border and Tevvtorial Disputes**, London: Longman Group.
- Litwak, Robert.(1974).**Security in the Persian Guffz: Sources of interstate conflict**, London: Qower.
- Hooson, David. (1994). **Geography and National identity**, oxford, Blackwell.

- Smith, Anthony.(1993)."the Ethnic Sources of Nationalism", survival, No. one, spring.
- Thrift, Nigel & Wpiatmore Sarah(eds)(2004)**Cupturap Geography**, London: Routledge Press.
- Yaeger, Patrica.(2004). **Geography of identity**, New York: sehoster LTd.